

بذره

شماره بیستم - مرداد ۱۳۸۶

نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: پگاه فهیمی، بهروز اختیاری، افشین کوشا، رها کیا، الهام شریفی

www.bazr۱۳۸۴.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com

■ وظایف جوانان انقلابی صفحه ۱۹



■ یک صحنه،

یک لحظه،

یک اوضاع! صفحه ۲

■ وقتی آب سربالا می رود . . .

دکتر ناصر زرافشان صفحه ۶

■ دستگیری و ضرب و شتم ۲۷۰ جوان در

یک شب صفحه ۴

■ ملاحظه‌ای درباره مکتب فرانکفورت صفحه ۱۶

■ گزارشی از شمال استان خوزستان صفحه ۱۰



■ ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست صفحه ۳



■ از زندگی تا تاریخ

نقد فیلم پرسپولیس صفحه ۷

یک صحنه، یک لحظه، یک اوضاع!



افشین کوشا

در مورد آنان چیزی نمی دانیم؛ بجز آنچه که میر غضب در باره شان گفته است: اینکه آنان پس از "ترور قاضی مقدس، متواری، مخفی، دستگیر و نهایتاً محاکمه و محکوم به اعدام شدند." چندین فقره قتل و سرقت مسلحانه از بانک، سرقت اتومبیل، سرقت سلاح و تجهیزات و مهمات نیز به آنها بسته شد.

سخن از مجید کاووسی فر است که همراه با حسین کاووسی فر در روز ۱۱ مرداد ماه امسال در ملاء عام به دار آویخته شدند. مجید شجاعانه مرگ را پذیرا شد، ضعفی از خود نشان نداد، در مقابل تلخی مرگ زانو نزد و با لبخندی بر لب به استقبال آن رفت.

از انگیزه های آنان برای انجام این ترور نیز چیزی نمی دانیم. فقط اینرا شنیده ایم که مجید پس از فرار به امارات، از سفارت امریکا تقاضای کمک و پناهندگی می کند و آنان نیز او را تحویل پلیس محلی داده و سرانجام به ایران مسترد می شود. معاون دادستان تهران گفت مجید و حسین تا آخرین لحظه از اعمالی که انجام داده بودند بهیچوجه ابراز پشیمانی نکردند. مجید کاووسی فر در آخرین لحظه گفت: "به درجهای از فهم و شعور رسیده ام که تشخیص بدهم چه کسی فاسد است و با حسین هم عهد شده بودم که هرکسی را تشخیص می دهیم فاسد است را بکشیم." **"می خواستم آن قدر مسئول و قاضی در این مملکت بکشم تا اشک رئیس قوه قضاییه در بیاید."**

ما حتی نمی دانیم که آنان به چه دلایلی قاضی مقدس را ترور کردند: به خاطر حق کشی های معمول در دادگاههای ایران؟ به خاطر بیدادگریهای همیشگی در دادرسیها؟ به خاطر کینه شخصی یا بخاطر انتقام سیاسی؟

کمتر جوان تهیدستی است که گذرش به دادگاههای جمهوری اسلامی افتاده باشد و مزه تحقیر و حق کشی را نچشیده باشد. غالباً حکم به نفع کسی صادر می شود که زودتر از طرف مقابل رشوه را به قاضی مربوطه پرداخت می کند. مهم نیست چه کسی مجرم و چه کسی شاکی است. اصل بر این است که چه کسی زودتر و بیشتر پول پرداخت کرده و یا آشنایان پر نفوذ تری دارد.

کمتر جوان تهیدستی است که مزه ضرب و شتم و تحقیر و سرکوب روزمره توسط ماموران انتظامی را نچشیده باشد و به خاطر جرمهای ناچیز یا من درآوردی از سوی رژیم پایش به کمپته و زندان نرسیده باشد.

جوانانی که روزمره شاهد افزایش فقر و فلاکت، نابرابری و بیعدالتی، تن فروشی و بیکاری، بردگی و بی آیندگی خود هستند و چاره ای ندارند جز اینکه در مقابل انباشت ثروت توسط عده ای قلیل، کینه و بغض در دل و خشم و نفرت در ذهن انباشت کنند. جامعه ما شاهد شکل گیری یک قشر وسیع از جوانان عصیانگر در اغلب محلات زحمتکشی شهرهای ایران است. این ثمره ناگزیر کارکرد یک نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بغایت منحط و فاسد است که تنها با زبان زور با مردم - بویژه با جوانان تهیدست شهری - سخن می گوید. همین امر امثال

کاووسی فر را ناچار می سازد که خشونت زندگی و نظام را با خشونت فردی پاسخ دهند.

روش فردی کاووسی فرها راهی برای رهایی از این وضعیت نیست اما بیان مقاومت خودبخودی این بخش از مردم است. مقاومتی عادلانه اما نه آگاهانه. مقاومتی که در عین حال به توهمات گوناگون نیز آغشته است. اینکه با حذف فیزیکی برخی از عناصر فاسد، نظام اصلاح خواهد شد، امریست که تجارب و شواهد تاریخی آنرا اثبات کرده است. مجید کاووسی فر در عمل نیز فهمید که آوای دهل شنیدن - یاری دولت آمریکا - از دور خوش است.

صحنه اعدام کاووسی فرها خصلت نمای سیاسی جامعه ما در مقطع کنونیست. از یکسو قشری از جوانان بوجود آمده اند که از توان مبارزاتی عظیمی برخوردارند. اما به دلیل ضعف نیروهای چپ و انقلابی این توان و پتانسیل بلااستفاده مانده و نمی تواند از دایره توهمات دم دست یا بیراهه های رایج خارج شود. صحنه اعدام و لبخند مجید کاووسی بطرز نمونه واری این توان و این ضعف جامعه را نشان می دهد.

بدون بر طرف کردن این ضعف و بدون بکار گرفتن این توان نمی توان آینده روشنی برای جامعه ترسیم کرد. آن هم در شرایطی که گرگهای رنگارنگ داخلی و خارجی در کمین نشسته اند تا نگذارند مردم ما خود سرنوشت خویش را در دست گیرند.

آیا نیروهای آگاه و انقلابی جامعه و جنبشهای اجتماعی مختلف صدای اعتراض و عصیان جوانانی مانند کاووسی فر ها را خواهند شنید؟ آیا شور و اشتیاق شان را برای تغییر در خواهند یافت؟ آیا به آنان به مثابه جزئی از توده زحمتکش و قربانی این نظام نگاه خواهند کرد؟ آیا جنبش دانشجویی رسالتی برای خود در این رابطه می بیند؟ آیا جنبش دانشجویی پرچم دفاع از جوانانی که در اعماق بسر می برند را در دست خواهد گرفت؟ و تلاش خواهد کرد راهی برای پیوند آگاهی انقلابی با این قبیل جوانان باز کند؟ آیا جنبش دانشجویی تلاش می کند که ضمن یادگیری از آنان راه حل های صحیح مبارزاتی را جستجو کند و از هدر رفتن انرژی این قبیل جوانان در بی راهه ها جلوگیری کند؟ جوانانی که بواقع چیزی ندارند از دست دهند جز زنجیرهایشان. سرنوشت آتی جامعه ما بستگی به این دارد که چه پاسخی به این سئوالات داده شود. ■

برای اطلاع رسانی

منصور اسانلو را جلوی چشمان مردم کتک کاری می کنند و می برند و اتهام پخش اعلامیه علیه نظام و خودزنی به او می زنند. لوگوی نشریات دانشجویان را جعل می کنند و به آنها اتهام توهین به مقدسات و اقدام علیه نظام می زنند. بازداشت شدگان ۱۸ تیر ۷۸ را به نام ارادل و اوباش می خواهند اعدام کنند. سهیل آصفی، فرشاد قربانپور و مسعود باستانی را بدون ذکر دلیل و اتهام به اوین می برند و بدون اجازه داشتن وکیل، آنها را به مشخص شده باشد و بدون اجازه داشتن وکیل، آنها را به افرادی می برند. علیرضا هاشمی را نیز از طرف معلمان ایران به یاران در بند اضافه کنید تا از همه اقشار نمایندگانی در بند و شکنجه داشته باشیم.

جمهوری اسلامی با اعمال سیاستهای نخ نما و پوسیده خود ماهیت ضد بشری اش را به همگان نشان داده است، اما برای به بند کشیدن مردم با نیروی سرکوب خود، شمشیر را از رو بسته و بامانورهای نظامی سپاه و بسیج، خود را برای سرکوب کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، خبرنگاران، جوانان بیکار و مردمی که تنها خواهان رفاه و آزادی هستند آماده می کند. جمهوری اسلامی با رسانه ای کردن اعمال وحشیانه خود از ارباب و ترساندن کودکان ۸-۷ ساله نیز فروگذار نمی کند. کودکان ما به چه جرمی باید هر روز از صفحه تلویزیون، در خیابانها و پارکها اعدام و زندان و شکنجه و خونریزی ببینند؟

کمپین بین المللی آزادی پلی تکنیک از دل دانشگاههای ایران از دل کارگران و زنان آزاده و برابری طلب ایران به جمهوری اسلامی و نهادهای ضد بشری آن اعلام می کند که هر چه سریعتر یاران در بند ما را آزاد کنید. دیگر زمان سنگسار و اعدام و ترور به پایان رسیده است. امروز خودمان تکلیف خودمان را روشن می کنیم. جوانان را به جرم ارادل و اوباش سلاخی می کنید... کارگران، دانشجویان، روزنامه نگاران، معلمان و زنان را چه می کنید؟ سیلان، خاوران و نارمک را گورستان و پادگان می کنید... پاریس و استکهلم را چه می کنید؟ سفاکانه فرزندان ما را می دزدید، تهمت می زنید و شکنجه می کنید، اعدام و سنگسار می کنید. ننگتان باد این رو سیاهی ...

دیگر بس است امروز محمود صالحی، منصور اسانلو را همه دنیا می شناسند. احمد و مجید و احسان و سهیل را هم می شناسند چون ۱۶ آذر، ۱۸ تیر، یک مه و ۸ مارس را می شناسند چون آفتاب سرخ حقیقت همه جا روشن است و ما را از پس زنجیرها و مرزها متحد می کند، امروز مبارزه ما فراتر از مرزها ست. خود را صاحب خانه ندانید چه بسا همین فردا ضیافت اشرافیتان به دست همین جوانانی برچیده شود که کمترین شادی را از آنها سلب کرده اید. با دروغ گفتن تنها آخرین میخها را به تابوتی می زنید، که کارگران در یک مه روی دستان پینه بسته شان به زیاله دان تاریخ انداختند.

کمپین آزادی پلی تکنیک صدای اعتراض مردم ایران برای آزادی یاران در بند است حمایت خود را از آزادی دانشجویان، آزادی بدون قید و شرط محمود صالحی، منصور اسانلو، سهیل آصفی و زندانیان سیاسی؛ برای اعتراض به کمیته های انضباطی، مبارزه با بد حجابی و نظامی کردن شهرها اعلام کنید. ■

اخیرا بیانیه ای علیه اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در رابطه با بخشهای مختلف مردم به امضای جمع کثیری از افراد و شخصیتها، انجمنهای دانشجویی و نهادهای سیاسی در داخل و خارج از کشور منتشر شده است. ما این بیانیه را جهت اطلاع همگان در نشریه بدر منعکس می کنیم. متأسفانه به دلیل کمبود جا قادر به انعکاس اسامی امضا کنندگان نیستیم. متن کامل این بیانیه در سایتهای اینترنتی قابل دسترس است.

این بیانیه در مجموع حاوی نکاتی صحیحی است. اما نکته غلط یا یک جانبه ای در آن طرح شده که شایسته نقد است. بیانیه به گونه ای اوضاع زندان اوین را ترسیم می کند که انگار کسی در مقابل فشارها و شکنجه های روحی و جسمی در این زندان تاب نمی آورد و برای نجات جان خویش اتهامات را تایید می کند. این مسئله همه واقعت را منعکس نمی کند. در همین دوره بسیاری از زندانیان سیاسی در مقابل اینگونه فشارها مقاومت کرده و تن به این قبیل اعترافات اجباری ندادند. زندان اوین سالهای طولانی بویژه در دهه ۶۰ شاهد مقاومت قهرمانانه بسیاری از زندانیان سیاسی بود که ذره ای در مقابل دشمن کوتاه نیامدند. این تجارب است که باید فراگیر و تاکید شوند. شایسته نیست که در بیانیه ای که مردم به مقاومت و مبارزه دعوت می شوند. به دشمن پر بها داده شود و به توان و مقاومت آگاهانه انسانهای انقلابی کم بهایی شود.

دست اندر کاران نشریه دانشجویی بذر

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست

دانشجویان، زنان و کارگران آزادیخواه ایران همانطور که شاهد هستید جمهوری اسلامی به بهانه های مختلف اقدام به بازداشت، شکنجه، اعتراف گیری و اعدام مردم معترض می نماید. جوانان فقیر و بیکار را که هیچ راهی برای کسب درآمد ندارند، به جرم ارادل و اوباش اعدام می کند. زنان را به جرم برابری خواهی به زندان می برد و شلاق می زند. کارگران که چیزی غیر از حقوق خود نمی خواهند را به همراه روزنامه نگاران بدون هیچ دلیل و اتهامی به اوین منتقل می کند.

اینها همه انسان هستند از جنس ما، گوشت و پوست و استخوان... کیست که زیر شکنجه های روحی و جسمی در اوین برای نجات جان خود در بدترین شرایط روحی اتهامات جلادان ۲۰۹ را تایید نکند؟ دانشجویان در بند پلی تکنیک شرحی از آنچه در شکنجه ها بر آنها گذشته بود را به خانواده هایشان دادند و در آن به برخورد غیر انسانی با دانشجویان و مامورین زندان برای اعتراف گیری اشاره کردند که در نامه ای دیگر تمامی اعترافات را تکذیب کرده و تمامی این مطالب را محصول شکنجه های زندان خواندند، اکنون قاضی حداد یاغیانه می گوید ۲۰۹ از بهترین بندهای امنیتی دنیاست و قاضی مرتضوی با افتخار از احکام اعدام سخن میگوید.

دستگیری و ضرب و شتم ۲۷۰ جوان در يك شب

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

چهارشنبه شب ۱۰ مرداد در یورش وحشیانه اوباشان رژیم به يك باغ در اطراف كرج که کنسرتی در آنجا برگزار می شد، ۲۷۰ دختر و پسر جوان دستگیر شدند. تحقیر، فحشهای رکیک، تهدید به سنگسار و كتك زدن "مفسدین"، الهام گرفته از آیه های قرآن، ورد زبان این ارادل واقعی بود و اجرا می شد. بسیاری از خانواده ها در بیم و هراس از اینکه چرا فرزندانشان بخانه بازنگشته اند آن شب را سپری کردند. برخی از خانواده ها که از محل بازداشت بچه ها خبردار شده بودند شب تا صبح را پشت در فرماندهی انتظامی بسر بردند با این امید که خبری دریافت کنند. صبح پنجشنبه همه بستگان در بلواری که فرماندهی آنجا قرار داشت جمع شدند. حتا به پدر و مادرها نیز نمی گفتند بچه های آنها کجا هستند و چی بسرشان آمده. مردم بسیار بیمناک و خشمگین بودند. چون می دانستند از این وحشی ها هر جنایتی و فسادی بر می آید. همه با هم مشورت می کردند و به یکدیگر كمك و دلداري می دادند. ساعت ۱۲ ظهر يك اتوبوس پر از دختران بازداشت شده از باغ فرماندهی انتظامی خارج شد. بسیاری از دختران روسری بسر نداشتند و در حالیکه دستانشان را از پنجره اتوبوس بیرون آورده بودند از



مردم كمك می طلبیدند. آنها فریاد می زدند و برخی اشك می ریختند. در این لحظه يك مادر در مسیر اتوبوس به زمین نشست و فریاد زد نمی دارم بچه هامونو ببرین. مگر از روی جنازه من رد بشین. نیروهای سرکوب با باتوم به این مادر شجاع حمله بردند و او را كشان كشان کنار زدند. این وحشیگری خون مردم را به جوش آورد. صدای اعتراض و فحش به رژیم و نیروهای سرکوبگرش در زیر آسمان داغ مرداد طنینی بسیار خطرناک برای حکومت داشت. رهگذران زیادی توقف کرده بودند و راه بندان ایجاد شده بود. مردم با پای پیاده یا با اتومبیل به دنبال اتوبوس حامل فرزندان زندانی شان می دویدند و فریاد می زدند، گریه می کردند و هو می کشیدند. نیروهای ویژه سرکوب با باتوم برقی بجان مردم افتادند. يك مادر در حالیکه از شدت خشم و اندوه بخود می لرزید فریاد میزد: "ای كثافت ها چرا گورتان را گم نمی كنید. نوبت من که بشه قیمة قیمة تان میكنم. من همه ی شما را خودم می كشم. بچه ام را بمن پس بدین". يك مادر دیگر با گریه فریاد می زد: "ای جهان متمدن كجا بید که ببینید با ما چكار می كنند. من به سازمان ملل شكایت می كنم". يك پدر با بغض شعار میداد: "بچه ام را بدین. حكومت پادگانی نمی خواهیم". يك مادر دیگر برای مردم می گفت به دخترم گفتم به این كنسرت نرو این حكومت وحشی و عقده ای است و گیر می افتی اما گوش نکرد. مادر دیگری می گفت چرا بچه هامون نباید شادی كنند و به كنسرت برن. اگر این حكومت جانی و آدمکش است تقصیر بچه

های ما چیه. نیروهای كمکی ضد شورش با وانت سر رسیدند. حاج آقاهاى درجه دار و بی درجه داخل بنزهای ضد گلوله با محافظ سرعت داخل مقرشان شده و خارج می شدند. مردم ناسزا میگفتند و با خشم و کین به این رفت و آمد نگاه می کردند. برخی با صدای بلند می گفتند حاجی های بدون اونیفورم را بشناسید اصل کاری ها اینا هستند. پاسدارها و حاجی های "خوب" وارد میدان شدند و به مردم می گفتند روز شنبه با سند به زندان رجایی شهر بیایید بچه هاتون را تحویل بگیرید. در گوشه ای دیگر پاسدارها و حاجی های بد، باتوم بدست به مردم فحش می دادند که بچه هاتون فاسدند و اینجا حكومت اسلامی است. هنوز تعدادی از دستگیر شدگان (همه ی پسرها و عده ای از دختران) داخل بازداشتگاه بودند. بعد از ساعتی چند دختر را آزاد کردند. آنها در حالیکه بشدت اشك می ریختند و می لرزیدند و قادر به سخن گفتند نبودند به آغوش خانواده شان برگشتند. کلیه وسایل شخصی آنها را ضبط کرده بودند و به آنها گفته بودند یا باید امضاء كنید که روابط نامشروع داشته اید یا اینکه سنگسار می شويد. (یعنی در هر حالت سنگسار می شويد). یکی از مادرها میگفت دختر او که حاضر به امضاء نشده شدیدا كتك خورده است. در فاصله چند ساعت همه بازداشت شدگان را به زندان رجایی شهر كرج منتقل کردند و به خانواده ها گفتند شنبه بیایید. خانواده ها

بسرعت بطرف زندان راهی شدند. در این میان يك واقعه دیگر هم رخ داد. اتوبوس قراضه و درب و داغانی از داخل مقر نیروهای انتظامی خارج شد. مردم با این خیال که اتوبوس حامل فرزندان زندانی آنهاست بسرعت بطرف اتوبوس دویدند. اما این اتوبوس پر از کارگران افغانی بود که دستگیر شده و روانه مرز بود. مردم وقتی این صحنه را دیدند عقب آمدند و بهم گفتند افغانی ها هستند. در پس اتوبوس حامل کارگران افغانی عده ای زن و كودك پابرنه و فقیر بسرعت می دویدند. گریه می کردند. یکی بسرعت يك اسكناس هزار تومانی را از پنجره بدست کسی داد. یکی يك بسته بیسكویت به دیگری داد. صحنه ی بسیار تكان دهنده ای بود. ما مردم باید بدانیم همان دستی که فرزندان مان را می دزد، شادی آنها را به غارت میبرد، آنها را شلاق می زند و شكند و تجاوز می كند، همان دست هزاران زحمتکش افغانی را شبانه از بیغوله هایشان بیرون می كند، تحقیر می كند، از کشور اخراج می كند و خانواده آنها را از هم می پاشاند. ما تا زمانی که پشت به پشت هم ندهیم و در برابر هر اقدام ستمگرانه این رژیم جانی که علیه افغانی و ایرانی، دختر و پسر، دانشجو و كارگر و معلم و غیره روا می دارد مبارزه و اعتراض نكنیم، نمی توانیم از شر این آدمکش ها خلاص بشویم. فقط با متحد شدن می توان آرزوی آن مادر و میلیونها انسان دیگر را برآورده ساخت. ■



از میان نظرات
بخشهایی از مقاله دکتر ناصر زرافشان
وقتی آب سربالا می رود . . .

بخشهایی از نقد دکتر ناصر زرافشان از مصاحبه عباس میلانی که زیر عنوان "روزگار سپری شده روشنفکران چپ" در شماره ۱۶ روزنامه هم میهن درج شده است. متن کامل مقاله دکتر زرافشان در بسیاری از سایتهای ایرانی قابل دسترس است. - بذر

اولین محور گفتگوی آقای میلانی بحث روشنفکری و روشنفکران است. او از یک نوع روشنفکری بی خیال و من درآوردی صحبت می کند که هیچگونه تعارضی با قدرت ندارد و به شکل مضحکی هم آنرا مفهوم انگلیسی و فرانسوی روشنفکری معرفی می کند و در برابر مفهوم دیگری از روشنفکری قرارش می دهد که به نظر او روسی است و به لحاظ نفوذ روسیه قرن نوزدهم در ایران جا افتاده است و در مقام تخطئه این مفهوم روسی روشنفکری توضیح می دهد که "بنا به این مفهوم، روشنفکر کسی است که سلوک خاصی دارد، با قدرت همواره در تعارض است، تمام زندگیش در خدمت به اصطلاح خلق است، نیش فقر را می پذیرد، می طلبد، از صحبت میهمان گریزان است، از خنده و لذت پرهیز می کند، لباس خاصی می پوشد، سلوک خاصی دارد و ... و لابد روشنفکر مورد نظر آقای میلانی کسی است که از این معایب میرا باشد. آیا واقعا برخورد مدعی با مسئله روشنفکری و روشنفکران همین اظهارات آبی و عامیانه و حدود اطلاعات و آگاهی او از موضوع همین هاست؟ آیا این مسئله در تاریخ بشر فقط از قرن نوزدهم و از روسیه و انگلیس و فرانسه آغاز شده است؟ آیا سلوک افراد در زندگی، تعارض یا عدم تعارض آنها با قدرت حاکم و چگونگی خوردن و پوشیدن و مصرف کردن آنها به انتخاب و پسند خود آنهاست؟ یعنی مثلا کسی که اکنون بد می خورد و بد می پوشد، اتوبوس سوار می شود و در نازی آباد زندگی می کند، اگر خود تغییر عقیده و ذائقه بدهد، می تواند بجای آن در زعفرانیه زندگی کند، شیک بپوشد و بجای اتوبوس، اتومبیل های چند ده میلیونی سوار شود؟ درست است که در پایتخت جهانی سرمایه مالی و در تفکر نولیبرالی مفاهیم جامعه شناسی مسخ و تحریف می شوند، اما یعنی تا این حد؟

خیر آقای میلانی، اهل اندیشه و آگاهی در طول تاریخ همیشه ناگزیر بوده اند یا خدمتگزار حقیقت باشند یا خدمتگزار قدرت، جمع بین این دو ممکن نبوده است و چون آگاهی که خصلت روشنفکر است با حقیقت ارتباط ذاتی دارد، روشنفکر به حکم سرشت خود با قدرت معارضه دارد. در سرتاسر تاریخ جوامع طبقاتی، صاحبان قدرت و ثروت، با زور و با خون از ثروت و قدرت خود در برابر هواداران حق و عدالت محافظت کرده اند و موضوع منحصر به قرن نوزدهم و روسیه و انگلیس و فرانسه هم نیست. نیازی به ورود این الگو از روسیه قرن نوزدهم نبوده است زیرا ما خود در این زمینه پیشینه هزاران ساله داریم.

شما که مدعی هستید روشنفکران ایران تا دهه پیش غرب زده بوده اند و باید فکرشان ایرانی شود، بیایید این تضاد، این درد کهنه تاریخ خود را بشکافید و تجزیه و تحلیل کنید. نکند در مکتب دوستان امریکایی، فکر خود را ایرانی می کنید؟

شما می خواهید با یک برخورد عامیانه و سطحی با موضوع، محدوده زمانی و مکانی مسئله را به یک دوره کوتاه چند دهه ای از تاریخ معاصر محدود کنید تا آنچه را مورد نظر خودتان است از این بحث استخراج کنید. می خواهید نتیجه گیری کنید که موضوع محدود به قرن نوزدهم روسیه می شود و این فقط روشنفکران چپ بوده اند که چنین سلوکی داشته اند و اکنون هم دوران آنها به سر رسیده است. اما نه، این حکایتی است دیرینه به قدمت تاریخ و محصول ابداعی روسیه قرن نوزدهم یا مختص روشنفکران چپ نیست. نه رابطه مجیزگویان و توجیه تراشان با قدرت نامشروع جباران تاریخ پدیده تازه ای است و نه تعارض روشنفکران و اندیشمندان مستقل و آزاده با این قدرت ها تازگی دارد، و این هر دو، در طول تاریخ پر رنج و مصیبت بار همین سرزمین هم پیشینه ای دراز دارد. زیرا بخش اعظم تاریخ این کشور زیر سیطره حکومتهای مستبد و مردم گز طی شده است و از اینرو برای اهل معرفت و تفکر همیشه این مسئله مطرح بوده است که در کدام جانب بایستند...

وانگهی در این تعارض دوجانبه، این بیشتر قدرت است که مزاحم و معارض روشنفکران می شود، نه بعکس. زیرا قدرت، خواهان بقاء خویش است و در این راستا عمل می کند، و از این رو نقش فعال از او است. قدرت، که در جامعه طبقاتی بر منافع اقلیت مبتنی و نامشروع است، ذاتا و بطور کلی با حقیقت و با آگاهی تعارض دارد. در این تعارض، که تا این حد برای آقای میلانی نا آشنا و مایه تمسخر است، حتی اگر روشنفکران هم با قدرت معارضه ای نداشته باشند، قدرت با روشنفکران و با آگاهی سر ستیزه دارد، زیرا آگاهی ذاتا یک نیروی رهایی بخش و از اینرو برای قدرتهای نامشروع خطر آفرین است.

آگاهی، صفت روشنفکر و شرط لازم روشنفکری است، اما کافی نیست. از اینرو هر فیلسوف، جامعه شناس، صاحب نظریه سیاسی یا اقتصاددانی خود بخود روشنفکر نیست. رسالت و عملکرد روشنفکری یک رسالت و عملکرد اجتماعی است و مستلزم موضع اجتماعی هماهنگ با آگاهی های مورد بحث و تلاش در جهت اعمال آن نگرش آگاهانه تر و آزاداندیشانه تر، در نظام مناسبات اجتماعی جاری است. روشنفکر منادی و تصویر گر دنیای آینده و بنابراین تحول خواه و به ناگزیر، رو در روی قدرت مستقر است. این نقش و عملکرد اجتماعی روشنفکر تنها در ارتباط با آن طبقات و نیروهای اجتماعی

روشنفکری بزادید، و این، خلاف مقتضای ذاتی روشنفکری است. او در خدمت ایدئولوژی قرار دارد که ذاتا ضد روشنفکری است، اما ضمنا می خواهد ظاهر و "ویترین" را هم حفظ کند و از اینرو به چنین "تهافتی" در می غلطد. جامعه و مردم، هم خلاقیت و ارزشهای فرهنگی و ادبی هدایت و علوی و آریان پور و ساعدی و بهرنگی و ... را ارج می گذارند و هم آنها را بخاطر شرافت و شجاعتشان، بخاطر آزادگی و مناعتشان، بخاطر آنکه بر سر سفره ای ننشستند که با خون مردم تدارک شده بود، دوست دارند.

اما نکته مهم این است که بین دو جنبه ای که در اینجا مورد بحث است هم، پیوند ذاتی وجود دارد. عبارات دیگر خلاقیت و فوران چشمه ذهنی و درونی آنان ناشی از این است که درد جامعه را داشته اند، نگران سرنوشت و آینده انسان بوده اند و با غم انسان زندگی کرده اند. مدعی مختار است این خصوصیات را چپ گرایی بنامد یا هر نام دیگری بر آن بگذارد، اما این همان رابطه ای است که او و امثال او همواره تقلا می کنند آنرا کم رنگ کنند و از آن بگریزند. ولی مگر می توان رابطه میان خلاقیت نویسنده، یعنی توانایی او در خلق ارزشهای ادبی و هنری را با هستی مادی او و نوع رابطه اش با جهان نادیده گرفت؟ مگر ذهن خلاق نویسنده و هنرمند در خارج از تاریخ و جامعه قابل تصور است؟ مگر کار ادبی و هنری در خلاء، در خارج از جامعه و مناسبات اجتماعی و انسانی معنایی دارد؟ کارهای هدایت و شاملو و ساعدی و بهرنگی و ... بیان درد درون آنها بود. فروزانفر و صدیقی و فروغی چنین نبودند.

سومین محور این مصاحبه بحث در زمینه فردیت روشنفکر است که مدعی در لفافه آن، فلسفه فردگرایی را که اساس نگرش لیبرالی اوست مطلق کرده و می خواهد بعنوان قانون ازلی و ابدی زندگی انسان به خواننده القاء کند. مسئله فرد و جمع و تضاد میان آندو و این که این تضاد را با قبول اولویت برای کدامیک از ایندو باید حل کرد، به قدمت تاریخ جامعه انسانی است و در همه شکلبندی های پیش از سرمایه داری هویت فرد بوسیله جمع (کشور، ملیت، دین و...) تعیین و تعریف می شده است و فقط در دوران سرمایه داری است که لیبرالیسم جمع و هویت جمعی را فدای فرد و دنیای او می کند؛ تفکری که در ادامه، از بطن آن مالا انباشت رقابتی سرمایه و همین نظام امپریالیستی سر برآورده است که امروز بشریت را با بن بست و بحران روبرو ساخته و به سمت بربریت سوق می دهد. مدعی کوشیده است با فروکاستن فلسفه عمومی جمع گرایی به "اتاتیسم" و حمله به استالینیسم- که مد روز و شیوه تکراری تبلیغات نولیبرالی است- هر نوع جمع گرایی را با این دستاویز زیر سؤال برد. اما این بحثی است ریشه ای و مفصل که با اظهار نظرهای دوخطی نظیر آنچه در این مصاحبه آمده است نمی توان درباره آن داوری کرد، و چون با طول و تفصیلی هم که این جوییه تا همین جا پیدا کرده است، مجال طرح این بحث تازه در آن وجود ندارد، این بحث می ماند تا در فرصتی دیگر، که جداگانه به آن بپردازیم. ■

مرداد ۱۳۸۶

معنی می یابد که دارای رسالت تاریخی باشند. "هیچ طبقه ای در تاریخ به سلطه اجتماعی نرسیده است، بدون آنکه در بطن خود سرکردگان فکری و نمایندگان پیشاهنگی را یافته باشد که قادر باشند جنبش اجتماعی آن طبقه را سازماندهی و آنرا رهبری کنند" و نفی این تعهد و نقش اجتماعی روشنفکران، دقیقا در جهت لوٹ و بیرنگ کردن همین رابطه تاریخی روشنفکران با توده مردم و انصراف آنان از نقش اجتماعی شان است.

ویژگی بارز و متمایز کننده روشنفکران وابسته به توده مردم هم این است که در آمیختن با زندگی این مردم و فعالیت برای سازماندهی به مبارزات آنان، بشکلی اجتناب ناپذیر و جدا نشدنی آنان را با توده زحمتکشی که از منافع آنان دفاع می کنند، نزدیک و یکی می کند. در نتیجه این نزدیکی و آنچه انسان در زندگی این مردم می بیند، بسیاری از "جاذبه هایی" که امثال مدعی یک عمر در تقلا می رسیدن به آنها هستند، از جاذبه می افتد و بی اعتبار می شود. تا کسی عملا در این شرایط قرار نگرفته باشد، این موضوع را درک نمی کند. از طرفی آنان نیرو و توانایی های خود را هم از همین رابطه نزدیک و وحدت خویش با توده مردم بدست می آورند. روشنفکری که صمیمانه و به دور از فرصت طلبی به مردم و سرنوشت آنها سر سپرده باشد، از خود می گذرد، بقول میلانی "زندگی اش در خدمت خلق قرار می گیرد، نیش فقر را می پذیرد، لباس خاصی می پوشد، سلوک خاصی دارد..." و بالاتر از همه اینهایی که او برشمرده، جان خود را در این راه می دهد. مصداق های آنرا آقای میلانی فراوان به یاد دارد. یکی عباس میلانی می شود یکی هم سعید سلطانپور و خسرو گل سرخی.

این، قصه ای است که؛ اما آقای میلانی در نقطه ای از زندگی قرار نگرفته است که قادر به درک این قصه باشد. غالبا آنچه را درک نمی کنیم، تخطئه می کنیم. کاملا طبیعی است کسانی که به خدمت و استخدام "قدرت" در می آیند، اعتقادی به توده مردم و ظرفیت های آن نداشته باشند. اما در روشنفکرانی هم که به مردم و سرنوشت آنها سرسپرده اند، از این رهگذر بصیرت نظری عمیق و سرسختی و شجاعت ویژه ای پدید می آید که امثال مدعی نه از آن بهره ای دارند و نه اصلا آنرا می شناسند.

منطق نولیبرالی چنان عمیق در ذهن مدعی خانه کرده است که او حتی مقوله ای بنام خدمت و خیانت روشنفکران در مفهوم سیاسی و اجتماعی آنرا هم نمی شناسد و می گوید: "خیانت را باید ببرند در دادگاه قضاوت کنند" یعنی او فقط خیانتی را که در قوانین تعریف شده و مراجع قضایی (یعنی نظام حاکم) آنرا خیانت می نامد و در دادگاههای آن محاکمه شود، خیانت می داند (از همان نوع خیانتهایی که سقراط، برونو، عین القضات، سهروردی و ... مرتکب شده اند). اما جز آنچه در مجموعه قوانین و با معیارهای نظام حاکم تعریف شده است، و جز همین مرجع (حاکمیت) کسی صلاحیت تشخیص خدمت و خیانت را ندارد. لابد خدمت هم آن است که ببرند در تلویزیون از آن تجلیل کنند! در این تفکر داروغه و عسس جای متفکرین و خرد جمعی جامعه را می گیرند.

آقای میلانی از آنرو به بیراهه می افتد که معیارهایش از اساس یکجانبه و معیوب است. او اصرار دارد که موضع اجتماعی روشنفکر و رابطه او با قدرت را از مفهوم

از زندگی تا تاریخ

نقد فیلم پرسپولیس

پگاه فهیمی



■ پرسپولیس، اثر مرجان ساتراپی و ونسان پرونو، پندی است تماشاگرانی از سنین مختلف و اقصای گوناگون را به تعداد وسیع به سینماهای پاریس می کشاند. یکساعت و نیم تمام به صدلی میفکوبشان می کند، به فنده شان می آورد، میهوتشان می کند، پشمانشان را پر اشک می کند، و در مملات مردمی تر، پنان به ویدشان می آورد که با پایان فیلم همگی کف می زنند.



■ همکاران او در تهیه فیلم نه سرمایه های بزرگ امپریالیستی بلکه هنرمندان و تهیه کنندگانی بودند که معیارهایی به جز شهرت و پول راهنمای کارشان است. فود مرجان ساتراپی در جواب اینکه چرا فیلم را در آمریکا نسافته، گفت که ترسیده در آمریکا کنترل کافی نداشته باشم و فیلم مثل "بدون دفتر هرگز" بشود. پرسپولیس در عین اینکه عمدتاً جمهوری اسلامی را هدف گرفته، مدافع غرب نیست. در جای جای فیلم نقش غرب در تمکیم دیکتاتورها، تعلیم شکنیه گران و فروش اسلمه به طرفین جنگ ایران و عراق... افشا می شود.



■ هر چند فیلم اکثراً سیاه و سفید است، ولی ششصیت هایی را به تصویر می کشد پر از رنگ و زندگی. ششصیت هایی که با وجود ضعف هایشان می کوشند بر مق و عدالت استواری کنند و دست آمر سربلند بیرون می آیند. با فلق چنین ششصیت هایی در متن جامعه ای پر تضاد، مرجان ساتراپی توانسته در عین عرضه نگاهی واقع گرا به تاریخ معاصر ایران، مردم ایران را به شکلی که هستند، انسان هایی که با وجود سلطه مرگ بر کشور، زندگی را در چهره های متفاوتش گرمی می دارند، متی اگر برای ماتیک زدن به ددرس بیفتند و برای پارتی رفتن بانشان را از دست بدهند.

گاهی فراموش می کنیم که تاریخ، کتاب و مقاله نیست، زندگی است. که خود بخشی از تاریخیم. که آنرا زندگی می کنیم و می سازیم. و آنگاه هنر است که زندگی را ورای روزمرگی به یادمان می آورد.

پرسپولیس، ساخته مرجان ساتراپی و ونسان پرونو، که بر اساس ۴ جلد رمان تصویری به همین نام، اثر مرجان ساتراپی، ساخته شده، سرگذشت ایران معاصر است از لابلای زندگی مرجان. دختری که در کودکی دو آرزو دارد: آخرین پیامبر کهکشان شود و موی پایش را بترشد. مفاهیمی متناقض در یک وجود، که تا انتهای فیلم، تاریخ پرتلاطم ایران و زندگی پر فراز و نشیب مرجان را در هم می تند. مرجان نه ساله است که امواج انقلاب به تدریج سراسر کشور را در بر می گیرد. امواجی که پدر و مادرش را به راهپیمائی ها می فرستد، سیاست را به بازی های کودخانه اش می آورد، زندانیان را از سیاه چال های پهلوی آزاد می کند، و بالاخره به سرنگونی سلطنت می انجامد. در این بخش از فیلم، با نگاهی به زندگی و مبارزه چند نسل از خانواده مرجان، با فشرده ای از تاریخ معاصر ایران، دیکتاتوری، نفت و وابستگی، شورش و انقلاب، سرکوب و باز هم شورش، آشنا می شویم.

مبارزات خانواده مرجان با نظام حاکم، از کمونیست شدن پدر بزرگ مادری اش که شاهزاده قاجار بود تا پیوستن عمویش به فرقه دموکرات آذربایجان، سوای عرضه کردن خطوط کلی یک دوره تاریخی، به حقیقت دیگری نیز اشاره دارد. تضادهای بنیادین جامعه بطور مداوم عده ای از روشنفکران را که از موقعیت برتری در جامعه برخوردارند به شورش علیه مناسبات حاکم می کشاند. هر چند بسیاری از این روشنفکران ظلم را بطور فردی تجربه نمی کنند و از طریق ذهنی به کهنه بودن این مناسبات می رسند، ولی لزوم تغییر و ساختن جهانی بر پایه های نوین، این روشنفکران را در کنار زحمتکشانشان، و حتی گاهی در صدر مبارزاتشان قرار می دهد. دیده ایم که چه بسیار، جان خود را نیز در این راه از کف داده اند.

دیالوگ های بدور از تکلف، و تصاویری که در عین بیان واقعیات تلخ، گه گاه دیکتاتور و عمله اکره اش را به سخره می گیرد، مانع ورود بوی نم کلاس درس به فیلم است، و بیننده را با تمام وجود درگیر تاریخی می کند که بخشی از میراث خانوادگی مرجان است و شخصیت وی را شکل می دهد. البته مرجان، یک دختر معمولی ایرانی نیست، از خانواده ای مرفه و روشنفکر است. ولی فیلم توانسته از ورای یک زندگی خاص و غیر متعارف، یک واقعیات عام (تاریخ یک کشور) را عرضه کند. تاریخی که بخشی از میراث خانوادگی مرجان است و زندگی اش را شکل می دهد، بخشی از میراث همه ماست و هستی و آمال مان را شکل داده و می دهد.

تاریخ قبل از مرجان، پیش زمینه ایست برای درک آنچه مرجان از سر خواهد گذراند، وقایع تاریخ ساز دیگری که سرنوشت همگی مان را رقم زد و نقشی نه چندان کم اهمیت، در شکل دادن چهره کنونی جهان بازی کرد: انقلاب ایران و وقایع بعد از آن. سرنگونی سلطنت، منجر به روی کار آمدن جمهوری اسلامی می شود: تواتر تصاویری در مورد شروع موج سرکوب ها، تحمیل حجاب، دستگیری ها، فرارها و اعدام ها، در میان مونولوگ های شخصیت های اصلی داستان، از حملات جمهوری اسلامی به انقلاب می گوید... انوش، عموی مرجان که در زندان شاه بود و با انقلاب آزاد شد، دوباره دستگیر می شود و در آخرین دیدار خود با مرجان از امید به پیروزی نهایی پرولتاریا می گوید... شادی سرگیجه آور و سرشار از امید مردم ایران در روزهای اول انقلاب، وقتی که موج تظاهرات ضد سلطنت تازه آغاز شده بود و در قهقهه های زیبای مرجان کوچولو در بازی با پدرش متبلور شد، به پایان می رسد. اعدام انوش سمبل شکست انقلاب می شود و مرجان در صحنه ای که در عین لطافت کودکنانه، به شدت تاتر انگیز است، با خدای خود قهر می کند.



■ **دربار** فیلم، مادر بزرگ مرجان همراهان است و فیلم را بسیار سر زنده می کند. مادر بزرگ شفیقتی بسیار رنگارنگ و تیز بین است، به شجاعت و راستی و درستی معتقد است و در شکل گیری شفیقتی مرجان نقش مهمی بازی می کند. مادر بزرگ اولین کسی است که به "دین" مرجان نه ساله، (که در آن فقرا روزی چهار مرغ سرخ شده می فورند و درد کشیدن برای پیرها قدغن است) می پیوندد، همواره شجاعتش را تمسین می کند، و با ضعف هایش مقابله می کند. یک بار که مرجان با آرایش غلیظ منتظر دوست پسرش است، پاسدارها سر می رسند و مرجان برای در رفتن از دستگیری، عابری را به جرم اینکه مزاممش شده دست پاسدارها می دهد. مادر بزرگ با شنیدن داستان شدیداً عصبانی شده، و در مقابل مرجان که می گوید پاره دیگری نداشته می گوید انسان همیشه انتقاد دارد، از عموهایت یاد بگیر که به فاطر آرمان هایشان به زندان رفتند و جان دادند



■ **مرجان** که شکست در عشق در تنهایی غربت به بی خانمانی می کشاندش، بلافاصله به ایران باز می گردد. ایرانی که مرجان به آن باز می گردد، ایران بعد از جنگ است. ایران بعد از کشتار و پایان جنگ اجتماعی. "راه رفتن در خیابان های تهران مثل راه رفتن در گورستان است". صدای پدر مرجان، از قتل عام زندانیان سیاسی می گوید، که زندانیان فقط به فاطر نه گفتن به اسلام و نه گفتن به جمهوری اسلامی اعدام شدند. تصویر، صف زندانیانی است که یک به یک به یک ناپدید می شوند.

اینجا با یکی دیگر از درگیری های ذهنی مرجان آشنا می شویم. مرجان، وقتی با مشکلی مواجه است که به راحتی توان حل و یا حتی درک آن را ندارد، به خدایش (پیرمرد ریش سفیدی که روی ابرها نشسته و لزوماً هیچ مذهب خاصی را نمایندگی نمی کند) پناه می برد. و البته خدای مرجان هم، مانند خدای بقیه آدم ها، از آنجا که فقط در ذهن موجود است، کار خاصی از دستش ساخته نیست و فقط بیان کلنجار شناخته و ناشناخته در ذهن مرجان است. اولین بار وقتی مرجان امکان پیدا نمی کند پسر یک ساواکی را تنبیه کند، خدا می گوید ناراحت نباشد و اجرای عدالت را به او واگذارد (هنوز امید به اینکه انقلاب حق را به حق دار بدهد در فضا موجود است)، بعد از اعدام انوش، خدا دوباره ظاهر می شود، ولی اظهار عجز می کند و می گوید کاری از دستش ساخته نیست (انقلاب دیگر شکست خورده است). ولی قهر مرجان با خدا دائمی نیست. چون آگاهی ابدی نیست و هیچ تصمیمی هم از تزلزل میری نیست. واقعیات خارج از ذهن ما مرتباً با دانسته ها و باورهایمان تداخل می کند و به فراز و نشیب هایی در سیر تکاملی زندگی و تفکرمان می انجامد. خدا نیز دوباره، وقتی مرجان از زندگی سیر شده و می خواهد بمیرد، به فیلم می آید. ولی مرجان هم با تجربه تر است، و هم به نقش خود در تغییر، آگاه تر شده. پس اینبار مارکس نیز در کنار خدا ظاهر می شود... خدای مرجان، در عین اینکه با شکل و شمایل و صدایش رنگی کودکانه به فیلم می دهد، کلنجارهای فکری انسان برای درک واقعیات را نیز منعکس می کند.

واقعیت تثبیت جمهوری اسلامی به دنبال کودتای ۶۰، به شکل چهره دختر بچه هایی با مقنعه های سیاه، صفحه را پر می کند. ولی این، فقط بخشی هر چند تلخ و سنگین از واقعیت است. گونه گونی شخصیت های این دختر بچه ها، که با خطوطی ساده ولی بسیار زنده به تصویر آمده، به جنگ پارچه های سیاهی که چهره های پر احساسشان را محاصره کرده می رود. نیروی نوینی از بطن جامعه سر بلند می کند. شورشگری زنان و دختران در مقابل جمهوری اسلامی و ایدئولوژی پوسیده اش بخشی از بافت داستان است و داستانسرا، خود یکی از نمادهای این نیروی سرزنده. درگیری های مرجان با نماینده های ریز و درشت جمهوری اسلامی در متن ادامه سرکوب ها، پدر و مادر مرجان را بر آن می دارد که مرجان را از ایران خارج کنند. اینجا به مرحله دیگری از فیلم وارد می شویم: برخورد مرجان با غرب. مرجان به اتریش می رود و در پانسونی که توسط راهبه ها اداره می شود زندگی می کند. شباهت راهبه ها، چه در تصویر و چه در رفتار بسیار شبیه حزب الهی های ایران است و حتی همان اخم خمینی که چهره پاسداران و بسیجی های ایران را مخوف می کرد، در اتریش نیز چهره راهبه های پانسئون را کریه می کند. اینجا مرجان تنهایی، غربت و راسیسم و در عین حال بلوغ، شادی اولین عشق و ناکامی را تجربه می کند. مرجان که یک دختر شورشی ایرانی است، همتایان خود را در "حاشیه ای های مدرسه" می یابد، هم کلاسی هایی آثارشیت، نهیلیست و عاصی که از شنیدن داستان های مرجان در مورد انقلاب و جنگ کیف می کنند و خودشان هم به شکلی دیگر با نهادهای قدرت درگیرند. خطوط کلی تقسیم بندی های اجتماعی به شکل گرایشات مختلف فرهنگی - راسیسم، زن ستیزی و کلیسا از یک طرف و شورش علیه نظم موجود از طرف دیگر - در موضع گیری ها در قبال یک "خارجی" (مرجان) تصویر می شود.

بد نیست اشاره کنیم که پرسپولیس خود محصول همکاری شورشیان "شمال" و "جنوب" است. مشوقین ساتراپی در انتشار رمان های تصویری پرسپولیس (که در دنیای طرفداران رمان تصویری محبوبیت بسیاری کسب کرده) و همکاران او در تهیه فیلم (که با وجود وفاداری به رمان، زندگی مستقلی یافته)، هنرمندانی بودند که معیارهایی به جز شهرت و پول راهنمای کارشان است. ونسان پارونو که در ساختن فیلم با مرجان ساتراپی همکاری کرده، خود یکی از اسامی شناخته شده در رمان مصور است که تحت نام وینشلوس کار می کند و خود را هنرمند "زیرزمینی" می داند. وینشلوس معتقد به استقلال هنرمند است، استقلالی که یکی از معانی اش کار با امکانات محدود است، و در عین حال به هنرمند آزادی فکر و عمل می دهد. مرجان هم در مصاحبه ای در وبلاگ پرسپولیس می گوید که "ما در خیلی موارد با هم متفاوت و حتی نقطه مقابل هم هستیم، ولی در این اثر یکدیگر را کامل کردیم و نشان دادیم که تمام مزخرفاتی که هر روز در مورد شرق و غرب و شوک فرهنگی بارمان



می کنند الکی است." با توجه به تأثیری که پرسپولیس در غرب داشته است، به جرات می توان گفت که این یکی شدن دو استعداد شورشگر از شرق و غرب، به نوبه خود به از بین بردن دیوارهایی که نظم حاکم بین انسان ها می کشد کمک می کند.

مرجان در اتریش برای اولین بار عشق را تجربه می کند، ولی شکست در عشق در تنهایی غربت، زندگی را چنان به مرجان سخت می کند که بالاخره به ایران باز می گردد. ایران بعد از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷. ایران بعد از جنگ. نزدیک به یک میلیون نفر کشته و معلول شده اند و تنها اثری که از کشته ها به جای مانده، اسم خیابان هاست. شکست مرجان در اتریش و خاکستری شهری که "راه رفتن در خیابان هایش مثل راه رفتن در گورستان است"، نیروی زندگی را از مرجان گرفته، و مرجان را به فکر مرگ می اندازد. اینجاست که خدا (و مارکس) به سراغش می آیند و می گویند باید شجاع باشد و مارکس تاکید می کند که مبارزه ادامه دارد. مرجان تصمیم می گیرد به یاس تسلیم نشود و تصمیمش را عملی می کند. کنکور می دهد، به دانشگاه می رود، دور دیگری از زندگی اش را آغاز می کند.

اگر خدا، عنصر جدال برای درک واقعیت در ذهن مرجان است، مادر بزرگ مرجان، نقش تجربه و وجدان بیدار را به خود می گیرد. در سراسر فیلم، مادر بزرگ، پر از تجربه ولی شاد و سبک همراهمان است. این شخصیت رنگارنگ که به راحتی فحش می دهد و هر روز صبح گل یاس در سینه بندش می گذارد که بوی خوش بدهد، به مرجان می آموزد که استحکام شخصیت خود را حفظ کند. هر کجا مرجان از سر ضعف و یا ترس (چه در مقابل راسیم در اتریش و چه در مقابل پاسداران در ایران) به ارزش های خود پشت می کند، مادر بزرگ لزوم پایداری بر معیارها را به او گوشزد می کند، چرا که در زندگی دیده است و می داند که انسان همیشه، حتی در سخت ترین شرایط، می تواند انتخاب کند.

یکی از ویژگی های فیلم این است که مسائل مهمی را در رابطه با انقلاب مطرح می کند. مسائلی که هر چند پرسپولیس لزوماً جوابی به آنها نداده، ولی طرحشان به تفکر بیشتر در این زمینه برای درک بهتر از آنها کمک می کند. در صحنه ای از فیلم، یکی از آشنایان مرجان بیمار است و احتیاج به جراحی قلب دارد. عملی که در ایران امکانش نیست و برای زنده ماندن باید اجازه خروج بگیرد. همسر وی برای کسب اجازه به رئیس اداری بیمارستان رجوع می کند. رئیس جدید، کسی است که قبل از انقلاب زمین شور همین خانواده بوده، ریش گذاشته، مسلمان شده، به چشم زنان نگاه نمی کند... و البته گرفتن اجازه و شفای بیمار را به "اگر خدا بخواهد" حواله می دهد. این صحنه به خوبی ناتوانی افراد در مقابل متحجرین به قدرت رسیده، و حاکمیت جهل و خرافه علیه علم و منطق و منافع مردم را نشان می دهد.

توجه به زمین شور بودن فرد مزبور از این نظر اهمیت دارد به یکی از مسائل ایدئولوژیکی که مقابل هر انقلابی است اشاره دارد. انقلاب، روابط کهن را به هم می ریزد و زمینه را برای ایجاد روابطی متفاوت مهیا می کند. ولی وقتی، مثل شرایطی که در ایران ۵۷ بوجود آمد، رهبری انقلاب به دست نیروهایی است که منافعشان در حفظ نظم موجود است، گرایشات عقب مانده در میان مردم تقویت و تبدیل به اهرمی برای سرکوب می شود. یکی از این گرایشات، استفاده از فرصت برای بالا کشیدن خود و رسیدن به پست و مقامی است که پیش از این قابل دسترس نبود. این گرایش که گاهی در افشار تحتانی با حس انتقام از کسانی که قبلاً موقعیت ممتازتری داشتند همراه می شود، خشونت که اغلب نه طبقات حاکمه، که افشار متوسط و تحصیل کرده را هدف می گیرد. روشن است که بدون تغییرات بنیادین در روابط موجود، فقط عده انگشت شماری (که اغلب مشام فرصت طلبی شان هم تیز است) به جایی می رسند و اکثریت عظیم، در کمافی السابق غارت و سرکوب می شوند. از جمهوری اسلامی که به همه ابزار ایدئولوژیک ارتجاعی، و مهتمربینشان مذهب، برای تحمیق مردم و حفظ حاکمیت خود متوسل شد، از این گرایش عقب مانده نیز برای ظاهر سازی پوپولیستی و حفظ پایه هایش در میان زحمتکشان استفاده کرد. نتیجه سرکوب وحشیانه روشنفکران و توده ها بود.

پرسپولیس، سند محکومیت جمهوری اسلامی است. ولی بر خلاف آنچه بسیاری خواستند فرض کنند، نقش غرب در تشویق دیکتاتورها و سرکوب مردم را از نظر دور نمی دارد. واقعیاتی چون نقش انگلیس ها در کودتای رضا خان و غارت نفت، تعلیم شکنجه گران ساواک توسط سازمان سیا و فروش اسلحه از طرف کشورهای غربی به دو سوی جنگ ایران و عراق، همه یادآوری می کنند که ایران در خلاء موجود نیست، بلکه جزئی از نظامی است که پنجه هایش را در سراسر جهان گسترده و مبارزه با این جزء بخشی از مبارزه با کل است.

■ یکی از دفتران جوان ایرانی که در اروپا بزرگ شده تا به مال هشت بار، و هر بار با عده جدیدی از دوستان و آشنایان فود این فیلم را دیده است. هر بار بعد از فیلم می نشینند و ساعت ها با هم درباره ایران و فیلم صحبت می کنند. دفتری که سال ها سعی می کرد برای مورد قبول واقع شدن ریشه هایش را فراموش کند، پس از دیدن فیلم فود را با نگاه دیگری می نگرند، دوستانش که می کوشیدند ایرانی بودنش را فراموش کنند، ناگهان با اشتیاق می فوهند بیشتر بدانند. شکی نیست که هنر می تواند نقش مهمی در شناساندن انسانها به یکدیگر بازی کند. و نزدیک تر کردن پرسپولیس قدمت با ارزشی است به امر نزدیک تر کردن انسان ها، و ینگ و بمباران را برای ماکمان جهان کمی سفت تر می کند.

گزارشی از شمال استان خوزستان

بهبود اختیاری

۱ - تاریخچه منطقه

منطقه مورد نظربخشی از شهرستان شوشتر شامل اراضی آنجور (نهر داریون) و بخشی از اراضی معروف به دیمچه و قسمتی از اراضی دشت شعبیه است. منطقه از دیرباز تحت نفوذ خوانین بختیاری بوده است و در صد سال گذشته (منتهی به اصلاحات ارضی پهلوی) بزرگترین فئودالهای منطقه از خوانین بختیاری بوده اند که بزرگترین آنها مجیدخان بختیاری بوده است که چندین دشت بزرگ از جمله شعبیه، قسمتی از اراضی حوالی گتوند و بخشی از اراضی حد فاصل شوشتر - مسجد سلیمان را در اختیار داشته است و وسعت اراضی تحت نفوذش به میزانی بوده است که بصورت افسانه های متعدد در بین اهالی منطقه نقل می گردید. با مرگ مجیدخان در دهه چهل، بخشی از اراضی اش به نفع کشت و صنعت شوشتر (کارون) توسط دولت تصاحب گردید و در چندین مرحله اصلاحات ارضی پهلوی و جمهوری اسلامی باقی اراضی نیز به تصرف اشخاص دیگر درآمد و اکنون بخش کوچکی از اراضی در دست وارثینش می باشد. از دیگر خوانین منطقه خانواده های جزایری و یآوری می باشند که هنوز هم در منطقه با داشتن اراضی باقیمانده از اصلاحات حضور دارند. قدرت و نفوذ فئودالها در منطقه با انقلاب ۵۷ ادامه داشته است و هنوز هم در بعضی از مناطق، وارثین آنها از نفوذ در بین اهالی برخوردار می باشند.

۲ - جغرافیا

منطقه مورد نظر به علت جاری بودن شاخه های متعدد رود کارون و آب و هوای مساعد جهت کشاورزی از هزاره های قبل، از قطبهای مهم کشاورزی در ایران بوده قسمتی که نهر داریون که بخش عمده ای از اراضی را تا حدود ۵۰ سال پیش آبیاری می کرده است، به داریوش هخامنشی نسبت داده می شود. این نهر در ۵۰ سال گذشته به دلایل متعدد کارایی خود را از دست داده است و در سالهای اخیر سازمان آب و برق اقدام به احیای نهر و ایجاد تاسیسات شبکه آبیاری زهکشی در منطقه موسوم به میاناب نموده است. دست میاناب مساحتی بالغ بر ۴۰۰۰۰ هکتار را شامل می شود که حدود ۱۰۰۰۰ هکتار آن با استفاده از چاههای کشاورزی و انتقال آب از شاخه های کارون بصورت آبی کشت می شود و باقی بصورت دیم است. طرح جدید آبیاری زهکشی حدود ۳۵۰۰۰ هکتار از اراضی را شامل می شود و طرح در دست اجراست.

ترکیب قومی منطقه عمدتاً از سه بخش تشکیل می شود:

۱. قوم فارس (موسوم به شوشتری)

۲. بختیاری (پس از اسکان ایل بختیاری در منطقه ساکن

شده اند)

۳. عربها، بخشی از آنها با توجه به ترکیب موجود در خوزستان تا این منطقه گسترش پیدا کرده اند و بخشی دیگر

پرسپولیس اثر هنری ارزنده ایست. با فرمی مینیمالیستی که به نظر می رسد بهترین شیوه برای بیان داستانی چنین پر حادثه و پر نکته باشد. ایجاز کلام، سادگی طرح و اقتصاد رنگ، داستانی فشرده را در یک ساعت و نیم با لطافت و طنز بازگو می کند. آنچه شاید می توانست در جایی دیگر ضعف هنری محسوب شود، مثل سادگی و گاهی حتی ناپختگی خطوط و محدودیت رنگ و یا بی پیرایگی متن، در پرسپولیس نقطه قوت است. ساتراپی در مورد اینکه چرا فیلم با شیوه سنتی (و نه کامپیوتری) تصویرسازی متحرک ساخته شده، می گوید

"در طراحی کامپیوتری همه خطوط عالی هستند، و این زندگی را از شخصیت ها می گیرد، انسان ها بی نقص نیستند و خطوطی که با دست کشیده شده، بهتر روح انسان ها را تصویر می کند." ولی تمام کسانی که با شیوه های سنتی نقاشی متحرک آشنا نیستند می دانند که تولید فیلمی یک ساعت و نیمه، با ۱۲ تصویر در ثانیه، چه تلاش غول آسایی می طلبد. و این فیلم محصول کار عده زیادی هنرمند طی سه سال است. از کیارا ماسترویانی، کاترین دونوو، دانیل داریو و... که با صدای خود شخصیت ها را زنده تر می کنند، تا تمام کسانی که پشت صحنه به کار تصویر نگاری و تدوین موسیقی و مونتاز و... مشغولند. (۱)

مرجان ساتراپی و ونسان پرونو موفق شده اند با ترکیب شگفت انگیزی از کمال و نقص در عرصه هنر، زندگی پر تضاد دختری را در متن کشوری دستخوش انقلاب و جنگ، در جهانی پر از عشق و دیوار به یک اثر ارزنده هنری تبدیل کنند. و با اینکار انسان های دو سوی مرز را به یکدیگر نزدیک تر کرده اند. مرجان ساتراپی در مصاحبه ای می گوید "زمانی که ما به مردم به عنوان انسان نگاه نکنیم می توانیم بمب بر سرشان بریزیم و هیچ اتفاقی نیفتد. هر روز صدها نفر در عراق کشته می شوند و حتی یک دقیق سکوت به یاد آنها رعایت نکردیم..." سال هاست که دول امپریالیستی از یک طرف و جمهوری اسلامی از طرف دیگر، مردم ایران و خاورمیانه را به شکل مسلمانانی فنتازیک تصویر کرده اند، تصویری غیر واقعی که اذهان را برای سرکوب مردم ایران آماده می کند. امروز این نقاشی متحرک سیاه و سفید مردم ایران را واقعی تر از بسیاری مقالات و مباحث عرضه می کند. تماشاگران می بینند که علیرغم سلطه مرگ بر کشور، انسان ها زندگی را در چهره های متفاوتش گرامی می دارند، حتی اگر برای ماتیک زدن به دردرس بیفتند و برای پارتی رفتن جانشان را از دست بدهند. هیچ چیز بهتر از شناخت واقعی از موقعیت، مشکلات و آرزوهای یکدیگر، انسان ها را به هم نزدیک نمی کند. مرجان ساتراپی در مصاحبه اش اضافه می کند "اگر مردم بیایند و این فیلم را ببینند و بگویند این ها (ایرانی ها) هم مثل ما انسان هستند، فیلم موفق بوده است." استقبال بی نظیر مردم فرانسه از فیلم (که به زودی به زبان انگلیسی و در آمریکا هم پخش خواهد شد) نشان از این موفقیت دارد. ■

(۱) وبلاگ پرسپولیس علاوه بر مصاحبه با مرجان و وینشلوس، فیلم هایی نیز در رابطه با ساختن پرسپولیس دارد و مراجعه به آن را به همه علاقمندان توصیه می کنیم.

www.myspace.com/persepolisfilm

کشت گندم (بذرافشانی) نیز عمدتا از تراکتور استفاده می شود اما بذرافشانی دستی نیز رواج دارد. برای انجام سمپاشی محصول نیز از تراکتور استفاده می شود و هم از نیروی انسانی که عمدتا سطح زیر کشت تعیین کننده است. برای برداشت محصول گندم از کمباین استفاده می شود که عمدتا از خارج از منطقه تامین می شود. (این ابزار کار در ادامه شرح داده خواهد شد).

فصل دوم کشاورزی در این منطقه، عمدتا شامل گوجه است. در واقع این منطقه یکی از چهار منطقه عمده تولید گوجه فرنگی در ایران است. در مناطقی که تولید آب مورد نیاز ممکن می باشد، کشت محصول برنج نیز انجام می شود. در مورد گوجه فرنگی، شخم زمین توسط تراکتور صورت می گیرد ولی مراحل دیگر توسط نیروی انسانی و بصورت سنتی می باشد. مراحل کاشت بذر، آبیاری، سمپاشی و برداشت محصول توسط نیروی انسانی انجام می شود. برای محصول برنج، مرحله شخم توسط تراکتور صورت می گیرد و دیگر مراحل تا برداشت توسط نیروی انسانی می باشد. در زمان برداشت با توجه به سطح زیر کشت، برداشت یا توسط کمباین و یا بصورت دستی انجام می شود ولی استفاده از کمباین رواج بیشتری دارد. محصولات دیگری چون هندوانه، خیار و بامیه نیز بصورت پراکنده کشت می شود.

از دیگر محصولات عمده منطقه، نیشکر است که در کشت و صنعت کارون و شعبیه تولید می گردد و مساحتی بالغ بر ۳۵۰۰۰ هکتار را شامل می شود. این تولید بصورت مکانیزه می باشد و نیروی انسانی آن از اهالی منطقه تامین می شود.

زمین: اراضی کشاورزی موجود در محدوده شهرستان شوشتر دو بخش عمده را شامل می شود:

- ۱- اراضی دولتی (کشت و صنعت)
- ۲- مالکیت های خصوصی

- اراضی دولتی :

این اراضی شامل دو بخش است :

- ۱- کشت و صنعت کارون (شوشتر)
- ۲- کشت و صنعت شعبیه (امام خمینی)

کشت و صنعت کارون: این مجموعه کشاورزی - صنعتی در زمان پهلوی افتتاح شده و بالغ بر ۲۰،۰۰۰ هکتار را شامل می گردد. محصول تولیدی نیشکر است. آماده سازی زمینها (تسطیح، قطعه بندی، ...) با استفاده از اسکریپر و تراکتور صورت می گیرد. کاشت قلمه های نیشکر عمدتا توسط نیروی انسانی انجام می گیرد. مراحل درو، جمع آوری بارگیری و حمل محصول نیشکر با استفاده از ماشین آلات ویژه انجام می گیرد. بخش عمده محصول تولید شده در کارخانه های مجتمع مورد استفاده قرار می گیرد. کارخانه ها عبارتند از: کارخانه تولید شکر، تولید نئوپان، تولیدخوراک دام و کاغذ سازی. یک مجتمع پرورش ماهی وابسته به کشت و صنعت نیز فعال می باشد. محصول ملاس حاصل از تولید شکر که عمدتا در تولید الکل و مشروبات الکلی مصرف دارد از منطقه خارج می شود و ملاس های اخیر عمدتا به کشورهای عربی خلیج منتقل شده و استفاده می گردد.

بعنوان مهاجرین جنگی به منطقه آمده و پس از اتمام جنگ باز نگشته اند.

قوم فارس یا شوشتری عمدتا در شهرستان شوشتر ساکن هستند و ترکیب اصلی شهراتشکیل میدهند. قریب به اتفاق کسبه، تجار، صاحبان مراکز خدماتی، کارگاههای کوچک و کارخانجات اطراف شهر از این قوم هستند. در بین این قوم، شونوبیس بسیار قوی رایج است و دیگر اقوام را (بختیاری و عرب) با دیده تحقیر می نگرند.

قوم بختیاری در ترکیب جمعیتی شهر در رده دوم هستند و در روستاهای اطراف شهرستان، عمده جمعیت را شامل می شوند و از تیره های مختلف بختیاری هستند: اعم از بلیوند، موری، بابادی، ذلکی و ... ترکیب شهری آنها طبقه متوسط رو به پایین را شامل می شوند و در مناطق سکونتشان که کاملا ترکیب قومی دارد نشانه های فقر کاملا نمایان است.

این قوم از فقیرترین بخشهای جمعیت شهری و روستایی هستند و در شهر شوشتر عمدتا در مدخل ورودی شهر (حاشیه) در جاده اهواز (محله گاومیش آبی) ساکن هستند و از حداقل امکانات رفاهی برخوردار هستند. به دلیل اعمال شونوبیس بسیار قوی در حکومت پهلوی و سپس در جمهوری اسلامی، این قوم دارای مشکلات متعدد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی می باشند.

۳- ویژگیهای اصلی تولید

شهرستان شوشتر علیرغم پیشینه شهری طولانی مدت، کاملا با تولید کشاورزی عجین می باشد و اکثریت قریب به اتفاق شهری بطور مستقیم و غیرمستقیم با کشاورزی در ارتباط هستند. حدود ۲۰ درصد از جمعیت شهری، بطور مستقیم با تولید کشاورزی در ارتباط هستند. بدین صورت که یا مالک قطعه زمینهای کشاورزی هستند و یا با اجاره زمینهای کشاورزی اقدام به تولید می کنند.

بخشهای وسیع دیگر شهری (کسبه و تجار)، یا فروشنده محصولات کشاورزی هستند یا فروشنده اقلام مورد نیاز دهقانان (مورد نیاز در تولید). بخشهای دیگر خدماتی که در تقسیم بندی فوق قرار نمی گیرند بطور غیر مستقیم با کشاورزی در ارتباط قرار می گیرند چون بیشترین سهم مشتریانشان را کشاورزان روستایی و جمعیت شهری مرتبط با کشاورزان تشکیل می دهند.

واحدهای صنعتی موجود در شهرستان عمدتا وابسته به کشاورزی است. کارخانجات تولیدی رب گوجه فرنگی، آلبیوم، مربا، کنسرو لوبیا و نخود فرنگی و ... کارخانه های تولید خوراک دام از محصولات کشاورزی، کارخانه های تولید کاغذ، تولید نئوپان و دو کارخانه تولید کنسرو تن ماهی و کارگاههای برنجکوبی و ...

محصولات کشاورزی: با توجه به شرایط آب و هوایی منطقه، دو فصل کشت موجود است. در یک فصل (از اواسط پاییز تا اواسط بهار) کشت عمده گندم می باشد و تقریبا ۹۵ درصد اراضی را شامل می شود. باقیمانده اراضی را انواع باقلا، گوجه پاییزی، عدس، ماش و ... است. برای شخم کلیه زمینها از تراکتور استفاده می شود که با توجه به تعداد محدود آنها، عمدتا با اجاره تراکتور اقدام به شخم زدن می کنند. پرداخت مزد تراکتور بصورت پولی و بر مبنای ساعت کار و یا سطح زمین تعیین می شود. پرداخت مزد در ۵۰ درصد موارد به پس از برداشت محصول موکول می شود. برای

کوددهی می شوند. بجز تعداد اندکی که صاحب تراکتور هستند بقیه اهالی با اجاره آن فعالیت می کنند که یا بصورت ساعتی می باشد و یا بصورت هکتاری، و پرداخت مزد آن بصورت نقدی است که عموماً بصورت نسیه و پس از برداشت محصول پرداخت می شود.

در گذشته (پس از ۵۷ تا ۳-۴ سال پیش) عمده نهاده های کشاورزی (کود، بذر، سم و ...) توسط شرکتهای زراعی وابسته به اداره کشاورزی تامین می شد که با توجه به سطح زیر کشت میزانش تعیین می شد و همیشه هم ناکافی بود ولی در سالهای اخیر همین میزان هم تا حد زیادی حذف شده است و بیشتر اهالی اقلام مورد نیاز خود را از بازار آزاد تامین می کنند که این مسئله هزینه های تولید را بالا برده است.

میزان تولید گندم در زمینهای آبی حداکثر تا سه تن است (در صورت تامین کود و سم) و در زمینهای دیمی حداکثر ۱,۵ تن، ولی میزان تولید چه در زمینهای آبی و چه دیمی، بدلیل نبود و یا ناکارآمد بودن سیستمهای زهکشی و نبود تسطیح مناسب اراضی تحت تاثیر بارشهای زمستانی است.



انواع مالکیت:

مالکیتهای کوچک: تا ۵ هکتار

مالکیتهای متوسط: ۵ - ۱۵ هکتار

مالکیتهای بزرگ: بالای ۱۵ هکتار

در منطقه مورد نظر عمده مالکیت بصورت کوچک و متوسط است که در زمان اصلاحات ارضی انجام شده و بر مبنای خانواده تقسیم شده است ولی میزان نفوذ و قدرت افراد در واگذاری بسیار موثر بوده است و در طی سالهای گذشته بدلیل انتقال اراضی از سرپرست خانواده به اولاد ذکور بعضاً به قطعات کوچکتر هم تقسیم شده است. افرادی از اهالی نیز با خریداری اراضی افرادی که از روستا به شهر مهاجرت کرده اند بر میزان اراضی افزوده اند. اراضی عموماً دارای بنچاق (برگه مالکیت) هستند و تعدادی نیز دارای سند مالکیت هستند که عمومیت ندارد.

بخش عمده اراضی یکپارچه نیست و بدلیل تفاوت در مرغوبیت اراضی در زمان تقسیم بندی در قطعات کوچک و مجزا از هم واگذار شده اند که همین موضوع تاثیر زیادی در روند تولید دارد و مانع عمده مکانیزاسیون می باشد.

بخش عمده مالکیت در منطقه شامل اراضی متوسط می باشد. این قضیه در اراضی آبی مصداق دارد. در منطقه میاناب بعد از ۲۰ کیلومتر ۲۰ جاده شوشتر - اهواز بدلیل نبود آب کافی، اراضی مساحت بیشتری پیدا می کنند و تا ۵۰ هکتار و بالاتر نیز موجود هستند که بدلیل آبیاری دیمی، مرغوبیت کافی ندارند و از بازدهی پایین برخوردار هستند.

مالکیتهای بزرگ بین ۱۵ - ۵۰ هکتار بخش کوچکی در حد پنج درصد را شامل می شوند و بالای ۵۰ هکتار بسیار محدود موجود می باشد که عموماً متعلق به افراد غیربومی (ساکن در مناطق شهری بزرگ) می باشد.

در مناطقی که زیر پوشش شبکه آبیاری می باشند و یا شبکه در حال احداث است، طرح یکپارچه سازی یا در حال اجراست و یا در آینده به اجرا گذاشته خواهد شد، ولی عموماً این طرح با مخالفت شدید اهالی روبرو می گردد که دلیل

مدیریت کشت و صنعت کارون زیر نظر وزارت کشاورزی فعالیت می نماید و معمولاً این مدیریت از نظر قومی از شوشتری ها، دزفولی ها و بهبهانی ها تشکیل می گردد.

موقعیت جغرافیایی: مرکز اداری در کیلومتر ۱۵ جاده شوشتر- دزفول است. محدوده اراضی، از حاشیه غربی شهرستان شوشتر در امتداد جاده شوشتر- دزفول است و منطقه موسوم به دیمچه را شامل می گردد.

آب مورد نیاز کشت از سد گنوند با استفاده از کانال های انتقال آب تامین می گردد.

حدود ۵٪ از کل اراضی به کشت غیر نیشکری اختصاص دارد که به افراد حقیقی اجاره داده می شود و آب مورد نیاز آن نیز بصورت دیم می باشد و یا از طریق آب از کانالها می باشد.

کشت و صنعت شعبیه: این مجموعه بخشی از هفت مجتمع تولید نیشکر خوزستان است که ساخت آنها در سالهای پس از جنگ شروع شد و با خریداری و بعضاً تصرف اراضی منطقه شعبیه که عموماً عرب هستند شکل گرفت. کار ساخت و راه اندازی و آماده سازی زیر نظر سازمان توسعه نیشکر و با استفاده از پیمانکارهای خصوصی-

دولتی انجام گرفت. عمده پیمانکاران از شرکتهای وابسته به سپاه پاسداران و جهاد سازندگی تشکیل می شدند و هیأت مدیره آنها عموماً از نظامیان این نهادها که فعالیت اقتصادی می کنند شامل می شد.

کشت این مجموعه نیشکر است ولی کارخانه های وابسته که توجیه اصلی اقتصادی پروژه است یا راه اندازی نشده است و یا با ظرفیت بسیار پایین کار می کنند.

آب مورد نیاز تولید از طریق پمپاژ آب کارون در کانالهای آبیاری و انتقال به اراضی تامین می گردد. پسابهای کشاورزی به رود کارون منتقل می گردد و باعث آلودگی شدید شده است.

نیروی عمده کار در این مجموعه و کشت و صنعت کارون از اهالی منطقه است.

مالکیتهای خصوصی: در زمان اصلاحات ارضی شاه، فقط معدودی از اهالی صاحب زمین شدند و پس از انقلاب ۵۷ مقدار بیشتری از اهالی صاحب زمین شدند که ترکیب آن در بخش مالکیت ذکر خواهد شد.

اراضی منطقه با توجه به وجود یا عدم وجود آب، به اراضی مرغوب و نا مرغوب تقسیم می شوند. اراضی فاقد آب بصورت دیم کشت می شود که به مرور زمان بدلیل بالا رفتن میزان املاح (شوره زمین) بصورت اراضی نا مرغوب درآمده است. مناطق عقیلی و گنوند زیر پوشش شبکه آبیاری سد گنوند می باشند ولی بدلیل مدیریت ناکارآمد در توزیع آب مشکلات متعددی در روند تولید موجود می باشد. در بخشهای داریون (حدود ۵۰۰۰ هکتار از دشت میاناب) و شرق شعبیه شبکه های آبیاری در حال احداث می باشند که آب آن از کارون تامین می شود.

شخم زمینهای کشاورزی کاملاً توسط تراکتور انجام می گیرد، بخشی از داشت محصول شامل سمپاشی و کوددهی نیز توسط تراکتور است و بخش دیگر توسط نیروی انسانی انجام می گیرد که فاکتور تعیین کننده میزان وسعت زمین است. معمولاً زمینهای ۲-۲,۵ هکتار بصورت دستی سمپاشی و

ندارد و به صورت توافق شفاهی انجام می شود. در این بخش زنان و مردان با هم فعالیت دارند و معمولاً به صورت خانوادگی کار می کنند و حتی از کودکان ده سال به بالا نیز استفاده می شود. حقوق زنان همیشه پایین تر از حقوق مردان است و در فعالیتهای خانوادگی حقوقها به مرد خانواده پرداخت می شود. ساعات کار روزانه از ۱۰ ساعت کمتر نیست و با توجه به فصول مختلف بیشتر نیز می شود.

بخشی از نیروی کار شاغل در بخش در مجاورت زمینها دارای مسکن هستند و بطور دائمی در محل حضور دارند و بخشی دیگر در مناطق روستایی اطراف سکونت دارند و رفت و آمد می کنند. افرادی که بطور دائمی سکونت دارند یا از افغانه هستند و یا از عشایری که فاقد زمین هستند و بعضاً بطور محدود اقدام به نگهداری دام و عمدتاً گوسفند و بز می نمایند.

در اکثر مواقع، فردی که مورد اعتماد مالک زمین است به عنوان مباشر و نماینده امور کاری سرپرستی می کند و اقدام به استخدام کارگر می نماید که در این میان بعضاً روابط فامیلی نقش دارد و مباشر از نزدیکان خود به عنوان کارگر استفاده می کند و گاهی نیز کارگران را بر مبنای استفاده ای که به مباشر می رسانند انتخاب می کنند. از قبیل تصرف بخشی از حقوق یا سو استفاده جنسی از زنان



و ...

به دلیل خیل افراد بیکار در منطقه و تقاضای زیاد برای کار، کارگران قدرت چانه زنی برای حقوق بیشتر ندارند و مجبور به تحمل حقوق کم و ساعات کار زیاد هستند و در صورت بروز کوچکترین مشکلی بین مالک یا مباشر و کارگر، کارگر اخراج می شود و چون هیچ قرارداد رسی کار وجود ندارد هیچگونه حقوقی به کارگران - از قبیل بیمه درمانی، بیمه بیکاری، بازنشستگی، ... - پرداخت نمی شود.

موقعیت نیروی کار در اراضی متوسط و کوچک: در این

اراضی به دلیل بازدهی و سود آوری کم زمینها بخش عمده فعالیت توسط مالک زمین و با استفاده از افراد خانواده انجام می شود. کار شخم زمین با استفاده از اجاره تراکتور است و کار آبیاری و سم پاشی توسط افراد ذکور خانواده صورت می گیرد. برای برداشت محصول کمباین اجاره می شود که عمدتاً از خارج از منطقه در زمان برداشت به محل می آیند.

در کشت گندم نیاز چندانی به کار نیروی انسانی نیست، بجز آبیاری، سم پاشی و همچنین محافظت محصول از پرندگان اما در محصولات دیگر مانند گوجه فرنگی، سیب زمینی، خیار و هندوانه، بجز شخم زمین بقیه مراحل شامل نشاء، تخم پاشی، علف چینی و برداشت و بسته بندی محصول توسط نیروی کار انسانی است. بخش عمده این فعالیتها بصورت گروهی انجام می شود و در اکثر موارد با مشارکت افراد خانواده اعم از زنان، مردان و کودکان انجام می شود که بالطبع حقوقی به افراد خانواده تعلق نمی گیرد. در مواردی اقدام به استخدام کارگر می شود. در مواردی اقدام به استخدام کارگر می شود. در مواردی استخدام کارگران با توجه به

اصلی آن احساس تضییع حق و ترس از دست دادن موقعیت موجود زمینهاست و بهمین دلیل در برخی مناطق یکپارچه سازی متوقف گشته است.

نوع دیگر مالکیت، مالکیت دولتی می باشد که افراد شاغل در آن عموماً افرادی هستند که زمینهایشان به تصرف این مالکیت درآمده است و بخش دیگر، دهقانان کم زمین یا بی زمین هستند. بخشی هم با توجه به روابط موجود بین مدیریت واحدها و افراد، از بین شهرنشینها می باشند. دهقانان عموماً مستقل از هم اقدام به کشت می نمایند و مشارکت در تولید در منطقه مشاهده نمی شود. بعضاً همیاری بین افراد فامیل در بخشهای محدود هست که در روابط شرح داده خواهد شد.

۴ - استثمار و موقعیت نیروی کار

نیروی کار موجود در بخش کشاورزی از مردان و زنان تشکیل می شود که برای شرح از تقسیم بندی مالکیتها استفاده می کنم.

نیروی شاغل در بخش دولتی: در این بخش، بجز تعداد اندکی زن که در قسمتهای اداری شاغل هستند، تمام نیروها را مردان تشکیل می دهند و عمدتاً از دهقانان فاقد زمین هستند. تا چند سال پیش در کشت و صنعت کارون که بالغ بر ۱۴۰۰۰ نیروی کار دارد، بخشی از نیروی

کار رسمی بود (حدود ۵ - ۶ هزار نفر) و بقیه نیروی مورد نیاز بصورت قراردادهای موقتی (۶ ماهه) بکار گرفته می شدند ولی به مرور کارگرهای رسمی یا بازنشسته و یا بازخرید شدند و اکنون بصورت قراردادی و پیمانکاری بکار مشغولند. این مسئله باعث می شود تا کشت و صنعت از پرداخت حقوق قانونی شامل بازنشستگی، بیمه بیکاری و ... شانه خالی کند و بدون هیچ محدودیتی اقدام به اخراج کارگران نماید و معمولاً پس از طی ۶ ماه قرارداد، اقدام به تعویض کارگران قراردادی می نماید تا هیچ گونه حقوقی برایشان ایجاد نشود.

در کشت و صنعت شعبیه از ابتدای امر، نیروها بصورت قراردادی مشغول بکار می شدند و در صورت بروز کوچکترین مشکل و تنش اقدام به اخراج کارگران می نمایند و هیچ مرجع قانونی برای رسیدگی به حقوق کارگران موجود نیست. در بین کارگران نیز هیچگونه تشکل منسجم کارگری - صنفی و سندیکا موجود نیست.

موقعیت نیروی کار در مالکیتهای بزرگ: در این نوع

مالکیتها، معمولاً مالک شخصاً در تولید نقش ندارد و با استخدام نیروی کار، اقدام به تولید می کند. در این بخش عموماً از دهقانان بی زمین، عشایر اسکان یافته و اتباع افغانستانی استفاده می شود. بخشی از این نیروی کار بصورت موقتی در زمان افزایش فعالیت کشاورزی استخدام می شوند و بخش کوچکی نیز بطور دائمی کار می کنند. حقوق پرداختی به افراد در مناطق مختلف متفاوت است و از روزی ۱۵۰۰ تومان تا ۵۰۰۰ تومان تغییر می کند و بصورت نقدی پرداخت می شود. معمولاً هیچ قرارداد مکتوبی وجود

در منطقه اجاره زمین توسط افراد غیر بومی (اصفهانی - یزدی) نیز صورت می گیرد. این افراد عموماً زمینهای بالای ۲۰ هکتار را برای کشت غیر گندم (گوجه فرنگی، هندوانه، خیار، سیب زمینی و ...) اجاره می کنند و بدلیل داشتن پشتوانه مالی کافی عموماً درصد موفقیتشان بالاست. این افراد گاهی از افراد بومی بعنوان کارگر استفاده می کنند و گاهی افراد غیر بومی و فامیل، آشنا و ... را در فصل کشت به منطقه می آورند.

۵ - مناسبات میان افراد

مدیریت بخشهای اداری: در مجموعه کشت و صنعت کارون (شوشتر)، مدیریت کلان بر مبنای باند بازره‌های موجود در وزارت کشاورزی و مدیریت استان تعیین می شود. با توجه به نفوذ اقوام خاص در این بخش، عموماً مدیریت از بین شوشتری ها، دزفولی ها و بهبهانی ها انتخاب می شود و با تعویض هر مدیریت، مدیریت های پایین تر نیز تعویض می شوند و از بین نزدیکان مدیریت بالا انتخاب می گردند. این موضوع حتی در انتخاب کارگران قراردادی نیز مؤثر است و افرادی که در مدیریت های مختلف دارای آشنا و بقول معروف پارتنی هستند سریع استخدام می شوند و در پایان مهلت قرارداد مانند دیگران بیکار نمی شوند و مدت طولانی به کار مشغول می گردند. این موضوع در تقسیمات کاری نیز مؤثر است و واگذاری کارهای دشوار و پائین تر عموماً نصیب افرادی می شود که حامی شخصی ندارند. در مجموعه های کشت و صنعت با توجه به وجود چارت سازمانی و تعریف مشاغل مختلف، اشخاص دارای وظایف تعیین شده هستند که با توجه به وجود اکثریت کارگران قراردادی، ترکیب مرتباً تغییر می کند بجز افرادی که به واسطه داشتن روابط، کارهای اداری - دفتری، مشاغل کم زحمت را می گیرند و طولانی مدت به کار مشغول هستند.

در مدیریت کشت و صنعت شعبیه (و کلاً ۷ واحد کشت و صنعت سازمان توسعه نیشکر) عموماً افراد وابسته به وزارت اطلاعات و یا اطلاعات سپاه پاسداران در رأس گمارده می شوند. این افراد اغلب دارای پستها و شغل‌های نظامی نیز هستند و دارای درجات نظامی بالا هستند. این موضوع در تعیین مدیریت های پایین تر نیز تاثیر گذار است و جو مذهبی - نظامی را بر مجموعه حاکم می کند ولی موضوع در بین کارگران و کارمندان رده پایین تاثیر چندانی ندارد.

موضوع وابستگی مدیران هر دو بخش به باندهای حاکم در دولت و بخشهای نظامی باعث می شود در هنگام بروز خیزشهای کارگری در این بخش ها، نیروهای نظامی سریعاً وارد عمل شوند و نسبت به دستگیری رهبری کارگری خیزشها اقدام نماید و دیگر کارگران معترض را تحت فشار قرار داده مرعوب نمایند که در کشت و صنعت کارون در سال ۸۱ این قضیه با دخالت سپاه منطقه در یک خیزش صنفی کارگران کاملاً مشهود بود.

۶ - توزیع - مبادله

محصولات کشاورزی منطقه در بخش مالکیت مالکیت‌های دولتی، عموماً نیشکر است که در خود مجموعه مورد استفاده (تولید شکر) قرار می گیرد و محصولات جنبی یا در کارخانجات دیگر موجود در مجموعه استفاده می شود یا به خارج از استان و یا کشور منتقل می گردد.

روابط فامیلی است و از بین اقوام دور و نزدیک و یا هم روستاییها، کارگران استخدام می شوند. این کارگران یا از بین دختران و زنان هستند و یا از مردان جوانی که خودشان صاحب زمین بطور مستقل نیستند. ساعات کار متفاوت است و از ۸ تا ۱۰ - ۱۱ ساعت تغییر می کند. میزان دستمزدها نیز با توجه به نوع کار و ساعت کار تغییر می کند و از روزی ۱۵۰۰ الی ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ تعیین می شود. مزد کار زنان از روزی ۳۰۰۰ بیشتر نمی شود.

بخشی دیگر از کارگران از بین دهقانان بی زمین انتخاب می شوند که عمدتاً از عشایر اسکان یافته هستند. این قشر فقیرترین بخش مردم منطقه را شامل می شوند و کارگران را عموماً تشکیل می دهند. مزد این کارگران در حدود ۲۰۰۰ در روز است که از حداقل حقوق رسمی دولتی نیز پایینتر است. کارگران برای روزهای محدودی استخدام می شوند و بجز فصل کشت که حداکثر ۳ ماه است، بقیه اوقات سال یافتن کار برایشان بسیار مشکل است. مردان اینگونه خانواده ها نیز بصورت کارگر قراردادی و فصلی، در کشت و صنعتها و یا روی اراضی دهقانان متوسط کار می کنند. محل اقامتشان در ۲ - ۳ روستای اطراف شهر است که از حداقل امکانات برخوردار است. با توجه به شرایط موجود، خرید و فروش و مصرف مواد مخدر در بین مردان و فحشا در بین زنان رواج زیادی دارد. بسیاری از کارگران زن علاوه بر کار بر روی اراضی، مورد سوءاستفاده جنسی کارفرما قرار می گیرند و در زمانهای دیگر نیز برای تامین زندگی اقدام به تن فروشی می کنند. بین مردان، اعتیاد رواج زیادی دارد و خرید و فروش مواد نیز در محل به وفور انجام می شود. بدلیل زیاد بودن افراد بیکار و تقاضای زیاد برای کار، دستمزدها افزایش پیدا نمی کند و محدود بودن فصل کار، درآمد خانوارها را تا حد زیادی پایین می آورد.

در بعضی مناطق، مالکانی که شغلی غیر از کشاورزی نیز دارند، زمینها را اجاره می دهند. عموماً دهقانان فاقد زمین اقدام به اجاره زمینهای خرده مالکان می نمایند که بدلیل توان مالی ناکافی و تاثیر شرایط آب و هوایی امکان موفقیت در پایان فصل کشت ۵۰ درصد است و در صورت موفقیت نیز سهمی که اجاره دار کسب میکند از مالک زمین کمتر است. بدلیل درصد بالای ریسک در کشاورزی مالکان اجاره بهای زمین را پیشاپیش دریافت می کنند. میزان اجاره زمینها بر مبنای مساحت (هکتار) است و از ۱۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان متغیر است (برای یک فصل کشت گندم). برای کشتهای دیگر قیمت متفاوت است. زمینهای دارای آب مستقل (چاه) قیمت بیشتری دارند. در صورت نبود آب، کشاورز یا اجاره دار اقدام به خرید آب می کند که قیمت آن نیز با توجه به عرف منطقه تعیین می شود. اجاره دارها کلیه نهاده های کشاورزی مثل بذر، کود، سم و ... را از بازار آزاد تهیه می کنند و با توجه به شرایط فوق در صورت عدم بروز مشکل خاصی و تحویل محصول (بعنوان مثال از یک زمین ده هکتاری) میزان سود حاصل حدائز ۵ - ۶ ماه مخارج حداقل یک خانوار را تامین می کند و از بین رفتن محصول، گاهی تا دو برابر سود ممکن، ضرر ببار می آورد. در واقع کار کشاورزی برای دهقانان بی زمین یا کم زمین، جنگ دائمی با گرسنگی است و برای دهقانان متوسط درآمدی با ریسک بالا!!

این موضوع باعث قدرت و نفوذ میدانداران بر دهقانان می شود و آنها را بصورت کارگران پنهان میدانداران در می آورد.

۷ - شکافها و نا برابریها

در روستاها شکاف بین قشر مرفه و فقیر کاملاً مشهود است. قشر مرفه با توجه به میزان مالکیت بر اراضی شکل می گیرد و وضعیتشان در داشتن اراضی وسیعتر، ماشین آلات کشاورزی از قبیل تراکتور، خودروهای سواری و منازل بهتر کاملاً مشهود است. این موضوع در سطوح زندگی‌شان مانند خوراک، پوشاک، تحصیل فرزندان در دبیرستان، دانشگاه و ... نمایان است.

دهقانان بدون زمین، کم زمین و بخشی از دهقانان متوسط، نحوه تغذیشان، پوشاکشان، تحصیلات فرزندانشان، میزان فعالیت خود و خانواده اعم از زنها و بچه ها و مالکیشان بر ابزار تولید کاملاً با قشر مرفه قابل تمیز دادن است و این شکافها با توجه به تداوم فقر و عدم امکان پیشرفت مالی مردم بیشتر می شود.

با توجه به کمبود امکانات رفاهی در روستاها از قبیل آب آشامیدنی سالم و همیشگی، مشکلات موجود در راههای ارتباطی، نبود امکانات آموزشی در همه جا و در همه سطوح و همچنین کمبود شدید امکانات درمانی تفاوت زیادی بین شهر و روستا مشاهده می شود. این موضوع باعث شده که دهقانان مرفه تر در شهرها نیز اقدام به خرید خانه و مستقالات نمایند و زندگی دو گانه در شهر و روستا داشته باشند در فصول غیر کشت در شهر ساکن شده با توجه به سرمایه مالیشان در شهرها اقدام به کسب و تجارت نمایند. دهقانان فقیر و متوسط نیز گاهی با توجه به فشارهای موجود اقدام به فروش زمینهایشان می نمایند و با داشتن سرمایه های اندک در شهر ها ساکن می شوند. بخش بسیار کوچکی در مشاغل دولتی استخدام می شوند. بخش زیادی به مشاغل کاذب روی می آورند و بخشی نیز پس از نا امید شدن از پیدا کردن شغل به عنوان کارگران روزمزدی و فصلی مجدداً در کار کشاورزی مشغول می شوند.

در شهر نیز محله های فقیر نشین بطور عمده از روستاییان فقیر مهاجرت کرده به شهر تشکیل می شوند که یا اصلاً فاقد زمین هستند و مشاغل موقتی دارند و یا با داشتن قطعات کوچک کشاورزی بخشی از سال را به کشاورزی می پردازند.

بخش مرفه شهر را کسبه و تجار تشکیل می دهند که یا مستقیماً در ارتباط با کشاورزی هستند (خرید محصولات کشاورزی و فروش اقلام مورد نیاز تولید به کشاورزان) و یا در ارتباط غیرمستقیم بخشهای دیگر نیز عموماً ثروتمندان را در گذشته در ارتباط با کشاورزی کسب نموده اند و در حال حاضر با سرمایه‌گذاری در بخشهای شهری سود کسب می کنند. بطور کلی چهره عمومی شهر، نمایی کشاورزی دارد و عمده سود ایجاد شده از کشاورزی حاصل می شود که بخش اندکی از آن نصیب تولید کنندگان اصلی، یعنی دهقانان می گردد و این موضوع نارضایتی زیادی را در بین دهقانان ایجاد کرده است.

توجه: گزارش فوق در سال ۱۳۸۵ تهیه شده است.

در مالکیت‌های خصوصی، محصول گندم توسط دولت خریداری می گردد که قیمتش از قبل تعیین می شود و اکنون در حدود هر کیلو ۱۸۰ تومان است. این قیمت با توجه به نوع گندم کاشته شده تغییر می کند. همچنین با توجه به تمییز بودن محصول و بعضی فاکتورهای دیگر در هنگام خرید بین ۰.۵% تا ۲% افت نیز از طرف سیلو به محصولات تعلق می گیرد که مقداری دیگر از حق دهقانان را ضایع می کند. در مورد محصولات دیگر که عمده آن گوجه فرنگی است، عمده خرید توسط میدانداران صورت می گیرد که قیمت محصول با توجه به شرایط بازار تعیین می شود و روزانه تغییر می کند در هنگام عرضه انبوه محصولات از جانب دهقانان، میدانداران قیمت را به حداقل می رسانند تا حدیکه که گاهی اوقات برداشت محصول برای کشاورزان با ضرر همراه خواهد بود. تعدادی (۲ تا ۳ درصد) کارخانه تولید گوجه فرنگی نیز در منطقه هست که اقدام به خرید محصول گوجه فرنگی می کنند این کارخانه ها نیز در هنگام بالا بودن قیمت، محصولات را خریداری نمی کنند و با پایین آمدن قیمت‌ها و زیاد شدن محصول خرید را شروع می کنند. گاهی اوقات نیز اقدام به سلف خری می نمایند و با یک قیمت مقطوع (حداقل) کل محصول دهقانان را از پیش خریداری می نمایند. با توجه به فقر دهقانان و نا کافی بودن درآمد حاصل از کشاورزی و نبود مشاغل دیگر دهقانان در طول سال و مخصوصاً فصول زمستان و بهار با مشکل مالی مواجه می شوند و به ناچار از ربا خواران پول قرض می کنند. این قرضها را معمولاً میدانداران در اختیار دهقانان قرار می دهند و علاوه بر دریافت اصل و بهره پول، دهقانان رت ملزم به فروش محصولاتشان به خود می کنند و باطبع در زمان خرید قیمت را نیز خود خودشان تعیین می کنند که این موضوع نیز ستم مضاعفی را متوجه دهقانان می نماید و در واقع بهره قرض داده شده بیشتر از میزان توافق شده خواهد شد. بهره ها در حدود ۵۰% سالیانه است که با توجه به تعیین قیمت محصول توسط میداندار بیشتر نیز خواهد شد.

دهقانان قرضهای بهره ای را به اسم تأمین هزینه کشت دریافت می کنند ولی در بیشتر مواقع به مخارج زندگی شان اختصاص می یابد و در اصل محصول کشت نشده را پیشاپیش با نرخی کمتر از معمول به میدانداران می فروشند. بانک های مختلف نیز اقدام به پرداخت وام به کشاورزان می نمایند که از ۱۲% تا ۲۴% سود به وامها تعلق می گیرد- ظاهراً به تازگی نرخ همگی وامها را توسط دولت یکسان و در حدود ۱۸% قرار گرفته است که با توجه به خرید سفته، پرداخت کارمزد و ... بیشتر نیز خواهد شد- بانکها برای پرداخت وام، سند ملک کشاورزی و ضامن معتبر برای باز پرداخت وام از کشاورزان طلب می کنند و چنان پروسه اداری را پیش روی دهقانان قرار می دهند که غالباً میدانداران را که با توجه به بهره بالای قرضها به راحتی اقدام به قرض دادن می کنند را به بانکها ترجیح می دهند.

وجودوامها و قرضهای بهره ای چنان گسترده است و رواج دارد که عموماً دهقانان کم زمین و متوسط هر ساله مقداری بدهی دارند و پیشاپیش جهت پرداخت قرضهایشان مجبور به کشت هستند و عملاً بصورت قرضی زندگی می کنند.

ستون اصلی نظام سرمایه داری شده در حالی که طبق گفته مارکس قرار بود، نابود کننده آن باشد.

مورد دیگر بحث، رابطه میان زیر بنای اقتصادی و رویای فرهنگی است. آنان در مواجهه با قدرت سرمایه داری در استفاده از ابزار هر چه پیشرفته تر برای فرهنگ سازی، به این نتیجه می رسند که بورژوازی قادر است هر نوع مخالفتی را در درون سیستم خود ادغام کند.

موضوع دیگر بحث آنها این است که در جوامع سرمایه داری، تضادهای طبقاتی تخفیف یافته زیرا دستاوردهای عقل ابزاری (تکنولوژی) نیازها و کمبودها را از میان برداشته و به این ترتیب توان سیاسی طبقه ی کارگر را نیز از بین برده است. به عبارت دیگر، انگیزه اقتصادی مورد نظر مارکس، دیگر به منزله نیروی انفجاری عمل نمی کند.

در همه موارد بالا می توان دید که آنان بر مبنای دریافت و ادراکی که خودشان از مارکسیسم داشتند، نتیجه می گیرند که نقد مارکسیستی جامعه بشری بی ثمر است. وقایع پر تلاطم و با شتاب زندگی، این دریافت ها و تفسیرها را به چالش طلبید و چوبین بودن استدلال آنها را نشان داد. اما این فقط یک جنبه از مسأله است. یک جنبه ی بسیار مهم دیگر آن است که وقایع جهان، سختی انقلاب و پیچیده و مهلک بودن چالش پرولتری در نظام سرمایه داری، آنها را به مرحله ای رساند که پویایی خویش را از دست بدهند و تسلیم وضع موجود شوند.

مارکس و انگلس هرگز سخن از ناتوانی سرمایه داری در حل بحران های خود نکردند. برعکس، در مقایسه با نظام های اقتصادی و سیاسی پیشین، تاکید زیادی بر خصلت انطباق پذیری آن کردند. به طور مشخص در مانیفست کمونیست از توان حیرت انگیز نظام سرمایه داری در رشد نیروهای مولده (رشد توانایی های انسان در مهار طبیعت و تولید نیازهای فزاینده و تکامل یابنده ی جامعه ی بشری که رشد تکنولوژی بخشی از آن است) و همچنین از دگرگون کردن روابط تولیدی سخن می گویند. روابط تولیدی، روابطی است که میان انسان ها در روند تولید نیازهایشان ایجاد می شود. تفاوت انسان با بقیه ی موجودات زنده آن است که نوع بشر نیازهای فردی خود را نیز باید در چارچوب یک نظام اجتماعی سازمان یافته متحقق کند. ازدوران پیدایش طبقات در میان انسان ها، سازمان اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب قدرت اقتصادی و سیاسی بنا شد. ظهور سرمایه داری، پایه های مادی تداوم این سازمان اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب را از بین برد و پایه های مادی یک نظام اجتماعی برتر را فراهم کرد. نظام سرمایه داری به طور مستمر روابط تولیدی را به موازات رشد نیروهای مولده، دستخوش تغییر می کند اما یک کار را نمی کند، در واقع نمی تواند بکند و آن اینکه سازمان اجتماعی بشر را از سازمانی متکی بر سلسله مراتب و استثمار و ستم اقتصادی و سیاسی برهاند و بر پایه ای دیگر بنا نهد. این وظیفه پرولتاریا و انقلاب است. در فقدان چنین تغییری، نظام سرمایه داری زندگی خود را تداوم می بخشد و در نتیجه بقا خواهد یافت. با رشد هر چه بیشتر نیروهای مولده، تولید، اجتماعی تر می شود، در حالی که بهره وری از ثمره ی تولید هر چه بیشتر خصوصی تر شده است، به طوری که امروزه فقط چند شرکت انحصاری مالی نیویورک، بخش عظیمی از روند تولید و ثروت های جهان را کنترل می کنند. این تضاد،

ملاحظه‌ای درباره مکتب فرانکفورت - بخش سوم

ژاله حیدری - م. پرتو

برگرفته از نشریه اینترنتی "سامان نو"

www.saamaan-no.org

تضادهای طبقاتی

افراد گروه، در دوره تبعید در آمریکا، با تجدید نظرهای مهمی، "نظریه انتقادی" خود را پی گرفتند. به طور مشخص، هورکهایمر و آدورنو که در حال تهیه کتاب دیالکتیک روشنگری (که در سال ۱۹۴۷ چاپ شد) بودند، تقریباً به طور کامل تضادهای طبقاتی و اجتماعی را در نظریه پردازی ها و پژوهش های اجتماعی خود، کنار نهادند. در نظریه انتقادی جدید اعلام کردند که تضادهای طبقاتی، دیگر نمی تواند، شالوده نقد اجتماعی باشد بلکه نقد باید بر عقل ابزاری (۸) متمرکز شود. به اعتقاد آنان پدیده ای به نام عقل ابزاری تبدیل به بزرگترین مانع جامعه بشری شده که مانعی فرا طبقاتی است؛ یعنی بر کل جامعه بشری و تمام نظام های طبقاتی، چه سرمایه داری و چه سوسیالیسم، سلطه یافته است. منظور آنان از عقل ابزاری، تکنولوژی و هژمونی آن در جامعه است. در این فرضیه پردازی، آنان به روشنی تحت تاثیر جامعه شناس لیبرال، ماکس وبر قرار داشتند و از نظرات مانهایم، الهام می گرفتند. طبق نظریه عقل ابزاری، انسان توسط تکنولوژی و علم بر طبیعت سلطه یافت اما سرانجام کوزه گر خودش در کوزه افتاد و تکنولوژی بر انسان نیز چیره شد و بدین ترتیب هر گونه امکان تغییر وضع موجود را از انسان گرفت. در ادامه نتیجه گیری می کنند که فاشیسم نیز یک بازتاب پیروزی عقل ابزاری است. راه خروجی ممکن نیست مگر اینکه ماهیت تضادی که در درون ساختار اجتماعی است دوباره تعریف شود (یعنی از مبارزه طبقاتی به مبارزه علیه عقل ابزاری تغییر یابد).

این بحث، در بر گیرنده سطوح گوناگون است. به طور مثال، نقد اقتصاد سیاسی مارکسیستی را رد می کنند؛ به ویژه نظریه مربوط به رابطه متناقض میان روابط تولیدی و نیروهای مولده به منزله موتور محرکه جامعه بشری و مبارزه طبقاتی در جامعه طبقاتی را رد می کنند. هورکهایمر و آدورنو در دیالکتیک روشنگری به این نتیجه می رسند که اینک، محرک های جامعه همانطور که مارکس بیان می کرد نیست زیرا بر خلاف نظر مارکس، میان روابط تولیدی و نیروهای مولده تضادی نیست. به اعتقاد آنان سرمایه داری به موازات رشد نیروهای مولده، روابط تولیدی را هم تغییر می دهد، در حالی که مارکس می گفت تضاد میان آنها، نیروی محرک تاریخ است. از اینجا نتیجه می گیرند که، روابط تولیدی و تضاد آن با رشد نیروهای مولده، دیگر نمی تواند مبنایی برای نقد ساختار قدرت در جامعه باشد. و نتیجه می گیرند که نقد اقتصاد سیاسی مارکسیستی توضیح دهنده واقعیات نظام سرمایه داری نیست. به نظر آنان، تکنولوژی

مکتب فرانکفورتی ها در مورد قدرت تولید فکری بورژوازی بیجا نبود. اما تبدیل این معضل به یک رمز و راز ناگشودنی، آنگونه که آدورنو به آن می پردازد، بهانه ای شد برای فراموش کردن انقلاب و تن دادن به نظم موجود و فعالیت در چارچوب نظم موجود. مارکس نه تنها راز انباشت ثروت در نظام سرمایه داری را نمایان ساخت، بلکه راز سلطه فرهنگی بورژوازی در جامعه را نیز گشود. مارکس و انگلس به درستی تاکید کردند که افکار و فرهنگ و ارزش های مسلط در هر دوران، افکار و فرهنگ و ارزش های طبقات حاکم است. طبقات حاکم با پشتوانه ی انحصار تولید و تسلط بر تولید اجتماعی، فرهنگ و ارزش های خود را در جامعه ترویج می کنند. این فرهنگ و ارزش ها کم کم تبدیل به عادت شده و " آگاهی " بدیهی توده های تحت استثمار می شود و پس از آن از نیروی عادت گونه ی اجتماعی نیز بهره مند می شود. به همین جهت، کسب آگاهی انقلابی، مبارزه ی فکری با بورژوازی و ایده های مسلط در جامعه، تبدیل به یکی از جبهه های پویای نبرد طبقاتی پرولتاریا می شود. مارکس و انگلس در **مانیفست کمونیست** بیان می دارند، انقلاب کمونیستی گسست ریشه ای از **روابط سنتی مالکیت و افکار سنتی** است. این یک درک ماتریالیستی از ضرورت تغییر کیفی جامعه بشری یا انقلاب کمونیستی است. این مارکسیسمی است که حتا در دوره ی شکل گیری مکتب فرانکفورت، در زیر آوار دفن شده بود.

در مورد اهمیت **روینا** و قدرت ایدئولوژی در پویش های اجتماعی و توان طبقه ی بورژوازی در استفاده از آن، هر چه بگوییم کم گفته ایم. به ویژه اینکه سنت اکونومیستی و رفرمیستی رسوب شده از احزاب کمینترن و تئوری های عامیانه و کلیشه ای مارکسیستی پس از آن، از موانع مهم فکری در شکل گیری جنبش های انقلابی پرولتاریا بوده است.

ندیدن واقعیت ها

تصویری که پس از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان توسط اعضای مکتب فرانکفورت ارایه شده است، تصویری است که توده های مردم گوسفند وار به دنبال دیوانه ای به نام هیتلر روان می شوند. اما واقعیت چه بود؟

با اوج بحران اقتصادی و سیاسی، صفوف حزب کمونیست آلمان قوی تر شد. در فاصله سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ در همه کشورهای سرمایه داری امپریالیستی صفوف احزاب کمونیست چند برابر شد. روحیه انقلابی به سرعت در میان توده های مردم به ویژه کارگران گسترش یافت. در آن زمان، کاپ.د. (حزب کمونیست آلمان) یک حزب قوی بود که بیش از ۳۰۰ هزار عضو داشت. کارگرانی که عضو حزب سوسیال-دمکرات بودند، با درک هر چه بیشتر ماهیت " دمکراسی " دسته دسته از این حزب جدا شده و به حزب کمونیست می پیوستند. بنابراین مشکل از جانب توده های کارگر نبود. بلکه مشکل آن بود که این حزب در فکر و تدارک انقلاب نبود، بلکه دنبال کسب کرسی در پارلمان کشور بود. این حزب، مانند بیشتر احزاب کمونیست عضو کمینترن، جوهر استراتژی و تاکتیک های لنینیستی را درک نکرده و خود را برای انقلاب آماده نکرده بود. حزب کمونیست آلمان یک حزب قانونی با دفاتر علنی و رهبران و ستون فقرات حزبی علنی بود. کانون فعالیت حزب، شرکت در انتخابات بود

در هیچ مقطع از نظام سرمایه داری، به شدت امروز نبوده است. مکتب فرانکفورتی ها مبهوت رفاه جوامع اروپایی شدند، به رفاه بورژوازی اروپایی که از تاراج مافوق سودهایی که از کشورهای پیرامونی به چنگ می آورند، توجه نمی کنند و سرانجام در مورد مبارزه طبقاتی و ظرفیت موجود پرولتاریا نتیجه گیری های غیر واقعی می کنند. نگرش اروپا محور، به آنان اجازه نمی دهد که به سرمایه داری به منزله یک نظام تولیدی جهانی با سلسله مراتب و تقسیم بندی های جهانی بنگرند و بر این مبنا قوای محرکه تغییر انقلابی آن را که فقط می تواند یک پروسه بین المللی باشد، جستجو کنند.

مارکس می گفت کارکرد نظام سرمایه داری، نطفه های نابودی آن را در دل می پروراند اما وعده ی انفجار خودبخودی روابط تولیدی نظام سرمایه داری را نداد. مارکس بارها گفت، رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی سرمایه داری، امکان تبدیل این نظام به نظام عالی تر کمونیستی را فراهم می کند. اما آنچه باید این امکان را به واقعیت تبدیل کند، **انقلاب پرولتاری** است. شاید مارکس و انگلس درک ساده نگرانه ای از پیروزی انقلاب پرولتاری و سوسیالیسم و کمونیسم دادند. اما هیچگاه نگفتند این نظام خود بخود نابود خواهد شد و تضادهای سرمایه داری خود بخود به انقلاب اجتماعی منتهی خواهد شد. اگر چنین بود، چه نیازی بود در مورد انقلاب پرولتاری و ضرورت استفاده از سلاح نقد (نقد ایده های بورژوایی) و نقد مسلحانه (جنگ با دولت بورژوازی) سخن گویند؟ یا در مورد ضرورت عمل آگاهانه و سازمان یافته ی پرولتاریا برای پایان دادن به زندگی این نظام تاکید کنند؟

برای مارکس، نقش **روینا** (دولت و ایده های مسلط در جامعه) در حفظ **روابط تولیدی** نظام سرمایه داری روشن بود. اگر مارکس و انگلس بر این اعتقاد بودند که طبقه کارگر فقط به خاطر استثمار شدن، نیازی به کسب آگاهی در مورد سوسیالیسم علمی و حرکت سازمان یافته برای سرنگونی نظام سرمایه داری ندارد، بخش مهمی از زندگی خود را صرف مبارزه برای نظریه انقلاب آگاهانه پرولتاریا و مقابله با نظریه های رفرمیستی و فرصت طلبانه درون جنبش کارگری نمی کردند. اگر امور به همین سادگی بود، دیگر لازم نبود انگلس بخشی از عمر خود را صرف تحقیق در مورد استراتژی ها و تاکتیک های جنگی کند تا دریابد در عصری که قدرت سیاسی سرمایه داری توسط ارتش های تا به دندان مسلح محافظت می شود، پرولتاریا چگونه می تواند جنگ مسلحانه ی خود را برای کسب قدرت پیش برد. مارکسیسمی که انقلاب سوسیالیستی را نتیجه ی اتماتیک و از پیش تعیین شده ی بحران اقتصادی و شورش های اقتصادی کارگران می دانست (و می داند) هیچ ارتباطی با مارکسیسم مارکس و واقعیت نداشت بلکه مارکسیسم احزاب اکونومیست و رفرمیست آن دوران بود.

دغدغه مکتب فرانکفورتی ها در مورد **فرهنگ** و قدرت نظام سرمایه داری در مسخ کردن و فریب توده های مردم درست بود. اما یک موضوع تعیین کننده را درک نکردند و آن اینکه: مقوله ی مقاومت در چارچوب ستمگری زاده می شود. مهم نیست بورژوازی، توده ها را مجبور به فکر کردن با کدام دستگاه فکری می کند. ستم، سرانجام مقاومت می آفریند و زمینه ای برای بیداری توده ها می شود. دغدغه

دانستند، روی آوردند و از سوی دیگر برخی از آنها مانند آدورنو ضد کمونیست شدند.

استدلال نظری آنها برای دفاع از نظم جدید در آلمان و هژمونی آمریکا چه بود؟ آدورنو می گفت در آلمان دموکراسی در حال استقرار است و روند این استقرار به دو دلیل، آرام آرام پیش می رود و یک دوره طولانی را در بر خواهد گرفت. دلیل یکم اینکه همه فاشیست ها و نئونازی ها هنوز هستند و از بین نرفتند و دلیل دیگر اینکه کشور آلمان دچار "جراحت ملی" شده است! منظور آدورنو در این مورد بسیار مبهم است و شاید هدف او این است که بگوید گرایش های ناسیونال سوسیالیستی (طرفداری از هیتلر) در میان بخشی از مردم نهادینه شده است. بنابراین معتقد بودند، وظیفه روشنفکران و انقلابی ها در آلمان، دفاع از دموکراسی در مقابل فاشیسم است. شرایط آن زمان آلمان بسیار متناقض و سیال بود. پس از شکست آلمان فاشیست، تعداد زیادی از مردم آلمان به شوروی سوسیالیستی، کشش و علاقه ی زیادی نشان می دادند. از سوی دیگر هژمونی آمریکا نیز نفوذ داشت. ذهن آدورنو و دیگران را نه انقلاب و دیدن فرصت های جدید برای به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی در آلمان بلکه این مسئله مشغول کرده بود که چگونه می توان مردمی را که در چنین شرایطی قرار دارند و به شدت نسبت به وضع خود احساس تلخ و نا آرامی دارند، آرام و کنترل کنند. دغدغه شان این بود که چگونه می توان در کشور آلمان یک رژیم سوسیال-دمکرات طرفدار هژمونی آمریکا مستقر کرد. آدورنو یکی از نظریه پردازان اجتماعی- فرهنگی این گرایش بود.

در تمام دوره پس از جنگ جهانی دوم، آدورنو از سیاست و پراتیک مبارزاتی دوری می جست و می گفت هدفش آن است که خود را در مقابل مدارهای ایدئولوژیک سیستم جامعه ی سرمایه داری، مصون نگاه دارد. نظریه وی این بود که به جز حیطه خصوصی درگیر هیچ پراتیکی نباید شد و هر کس باید خودش مواظب ایدئولوژی و بینش ذهنی خود باشد؛ او علیه دنباله روی از "کلکتیو توتالیتزر" هشدار می داد و می گفت فرد نباید اصالت فردی و آزادی اندیشه خویش را با تکیه بر کلکتیویسم نوع شوروی یا "پسیکولوژی توده ای" که فاشیسم از آن استفاده ابزاری می کند، از کف بدهد. اما طنز ماجرا آنجاست که آنها خود دچار همان سرنوشتی شدند که در مورد آن هشدار می دادند؛ و سرانجام در چارچوب نظام جامعه ی سرمایه داری ادغام شدند. استقلال کاذب نظری، استقلال کاذب عمل اجتماعی را نیز در پی داشت. آنان را به مدار مکاتب فکری و نظریه هایی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم تبدیل به زراد خانه ایدئولوژیک نظام سرمایه داری غرب شد، نزدیک کرد.

یکی دیگر از کارهای این افراد آن بود که حتما نوشته های قدیمی خود را سانسور کردند. برای مثال هورکهایمر و دیگرانی که در زمان جوانی از مارکسیسم دفاع می کردند، پس از جنگ جهانی دوم، زمانی که در حال منطبق کردن آرای خود با اوضاع نوین پس از جنگ بودند، واژه هایی مانند پرولتاریا را از نوشته های قدیمی خود حذف کردند!

ادامه دارد....

Instrumental Reason -۸

و توجه توده های طرفدار حزب را نیز معطوف به فعالیت های انتخاباتی و بدست آوردن کرسی های پارلمانی کرده بود زیرا کسب قدرت حزب کمونیست در پارلمان را کلید انقلاب می دانست و هیچ تدارکی (چه به لحاظ سیاسی و تاثیر بر افکار عمومی و چه به لحاظ سازمانی) برای قیام مسلحانه و جنگ داخلی نمی دید. به همین دلیل، وقتی بحران فرا رسید، قبل از آنکه انقلاب فرصت داشته باشد که خود را بیان کند، بورژوازی آن را در نطفه خفه کرد. بنابراین تصویر سازی های مکتب فرانکفورتی ها در مورد مسخ توده های محسور فاشیسم، منطبق بر واقعیت جاری جامعه ی آلمان نبود. تقصیر توده ها نبود که به جای انقلاب، فاشیسم سکان کشتی آلمان را در دست گرفت.

شکست بورژوازی آلمان در جنگ جهانی دوم، امکان دیگری در اختیار حزب کمونیست آلمان جهت انقلاب قرار داد. در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم وقتی که تعرض ارتش آلمان در جبهه ی شرقی در دروازه های مسکو و نبرد استالینگراد فرو پاشید، ارتش هیتلر مجبور به عقب نشینی شد و ارتش سرخ شوروی در سراسر جبهه ی شرقی دست به تعرض زد. حتا سربازان هیتلر از ارتش فرار می کردند. کمبود نان و مواد غذایی همه جا را فراگرفت. درگیری های درونی در حکومت هیتلر گسترش یافت. ارتش هیتلر همزمان در جبهه های شرقی و غربی درگیر جنگ بود. ارتش سرخ شوروی که متحد نزدیک انقلابی ها بود به دروازه های برلین نزدیک شد. حزب کمونیست آلمان هنوز ده ها هزار عضو و صدها هزار طرفدار داشت که به انقلاب وفادار مانده بودند. در داخل مرزهای آلمان میلیون ها آلمانی و اهل شوروی زندانی بودند. به طور خلاصه، بسیاری از عناصر یک انقلاب موفقیت آمیز، موجود بود به جز یک چیز؛ حزب کمونیست آلمان و بقیه ی احزاب جنبش کمونیستی اروپا دارای استراتژی و تاکتیک انقلاب سوسیالیستی نبودند. پس از پایان جنگ، این احزاب در همه کشورهای اروپای غربی به نظام پارلمانی پیوستند. کمونیست های اروپا در طول جنگ، شجاعانه جنگیدند اما نه برای انقلاب سوسیالیستی بلکه فقط برای بیرون راندن فاشیست های آلمان " از سرزمین پدری" خویش. در ایتالیا، حکومت موسولینی توسط کمونیست ها سرنگون شد اما مبارزه علیه موسولینی بخشی از یک مبارزه ی بزرگتر برای انقلاب سوسیالیستی نبود. به این ترتیب، در شرایطی که امکان انقلاب سوسیالیستی در آلمان، ایتالیا، فرانسه و یونان و دیگر کشورها موجود بود، انقلاب رخ نداد و جنگ جهانی دوم با نتایجی که بیشتر به نفع نظام سرمایه داری جهانی بود، پایان یافت. آنچه به " سوسیالیسم" در کشورهای اروپای شرقی معروف شد در واقع به قدرت رسیدن جناحی از بورژوازی آن کشورها تحت حمایت ارتش سرخ شوروی بود.

بازگشت به آلمان

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا و انگلیس که فاتحین جنگ بودند، رژیم جدیدی را در آلمان بنا کردند و ارتش آمریکا را در آنجا مستقر کردند. افراد مکتب فرانکفورت به حامیان این نظم جدید پیوستند. از یک سو به مدافع دموکراسی و ارزش های دمکراتیک که نظم جدید آلمان را تجلی آن می

موضع سیاسی نادرست می دانند. این نادرستی در امری مانند مساله دانشجویان بخصوص واضح شده، تضاد بین دیدگاه بورژوا - دمکراتیک و پوشش زرق و برق دار سوسیالیسم انقلابی آنان به خوبی نمایان می گردد. فی الواقع، مسیر فکری "رولوتسیونایا روسیا" را در مقاله پروگراماتیک "دانشجویان و انقلاب" بررسی کنیم. نویسنده، "عدم خودپسندی و پاکی مرام" و "قدرت انگیزه های ایده آل جوانان" را بخصوص برجسته می سازد. اینجاست که او در جستجوی تعبیر تلاشهای سیاسی "ابداعی" دانشجویان است و نه در مناسبات واقعی زندگی اجتماعی روسیه، مناسباتی که از یک سو خصومت آشتی ناپذیری میان قدرت خود کامگی و بخش های بسیار وسیع و بسیار گوناگون مردم بوجود آورده و از سوی دیگر به جز از طریق دانشگاه ها، ابراز هرگونه نارضایتی های سیاسی را فوق العاده مشکل می کند (به زودی باید گفت: مشکل می کرد).



وظایف جوانان انقلابی

بخش دوم

اثری از لنین

نویسنده سپس مساعی سوسیال دمکرات ها را در بر خورد آگاهانه به مساله وجود گروه های مختلف سیاسی بین دانشجویان، در فشرده تر متحد نمودن گروه های سیاسی همگون و در جدا نمودن گروه های سیاسی نا همگون، مورد حمله قرار می دهد. مساله این نیست که او از عیوب این یا آن کوشش بخصوص سوسیال دمکرات ها انتقاد می کند، چون اساساً، این نامعقول خواهد بود اگر ادعا می شد تمام این کوشش ها همواره و به طور کامل موفقیت آمیز بوده اند. خیر! نویسنده اصولاً با این عقیده که اختلاف منافع طبقاتی باید خود را بناچار در گروه بندی های سیاسی منعکس نماید، و اینکه قشر دانشجو با همه از خود گذشتگی، پاکی نیت ایده آلیش و غیره نمی تواند از کل جامعه مستثنی باشد، و اینکه وظیفه سوسیالیست هاست که این اختلاف را پنهان نکرده بلکه بر عکس آن را حتی الامکان برای توده وسیع روشن نموده، آن را در یک سازمان سیاسی مجسم سازند، به کلی بیگانه می باشد. نویسنده مسائل را از ایده آلیستی یک بورژوا - دمکرات می نگرد و نه از نقطه نظر ماتریالیستی سوسیال دمکرات ها.

نویسنده به این دلیل شرم نمی کند که دانشجویان انقلابی را به طرفداری از "جنبش عام سیاسی" فرا خوانده و این در خواست را مدام تکرار نماید. برای او جریان عمده درست همان جنبش عام سیاسی، یعنی جنبش عام دمکراتیک است که به عقیده او می بایستی متحد شود. [مطابق نظرات ایشان] این اتحاد نباید بوسیله "گروه های انقلابی ناب" بر هم زده شود، آنها باید خود را "موازی با سازمان عمومی دانشجویان" صف بندی کنند. از دیدگاه منافع این جنبش دمکراتیک وسیع و یک پارچه "تحمیل" بر چسب های حزبی و تجاوز به وجدان معنوی رفقاً طبیعتاً عمل جنایتکارانه ای است. در سال ۱۸۴۸ این درست موضوع بورژوا - دمکرات ها بود: موقعی که کوشش جهت نشان دادن تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا موجب محکومیت "دو به هم زنان و انشعاب طلبان متعصب" از طرف "همگان" می شد. این هم چنین درست موضع جدیدترین نوع بورژوا - دمکرات هاست، فرصت طلبان و رویزیونیست هایی که مشتاق یک حزب دمکراتیک متحد بزرگ هستند که با صلح و صفا از طریق ائتلاف طبقات و

"سوسیالیست - رولوسیونرهای" ما برای دانشجویان انقلابی، کنگره های سابق دانشجویی را که "همبستگی با جنبش عام سیاسی، صرف نظر از جناح های مختلفی را که در اردوگاه انقلابی وجود دارد" اعلام می کردند، به عنوان سر مشقی توصیه می کنند. این جنبش "عام سیاسی" چیست؟ جنبش سوسیالیستی به اضافه جنبش لیبرالی. نادیده گرفتن این دو دستگی به معنای طرفداری کردن از نزدیکترین جنبش، یعنی جنبش لیبرالی است. و این "سوسیالیست - رولوسیونر ها" هستند که این کار را تشویق می کنند! اشخاصی که خود را حزب جدا و مستقل می نامند دیگران را به پرهیز از مبارزه حزبی فرا می خوانند. آیا این نشان دهنده این نیست که چون چنین حزبی قادر به عرضه کالای سیاسی خود در زیر پرچمش نیست، ناگزیر است به قاچاق پناه برد؟ آیا این نشان دهنده این نیست که حزب کاملاً فاقد یک پایه روشن برنامه مخصوص خود می باشد؟ این را به زودی خواهیم دید.

اشتباهات نظریات سوسیالیست - رولوسیونرها را نمی توان صرفاً در کمبود منطق که در بالا کوشیدیم آن را ثابت کنیم، بیان داشت. از یک لحاظ بخصوص می توان عکس آن را مدعی شد: کمبود منطق در دعوی آنها، نتیجه یک خطای اساسی است. به عنوان یک "حزب"، آنها از ابتدا چنان موضع ذاتاً متضاد و بی ثباتی اتخاذ کرده اند که افراد واقعاً صادق و قادر به تفکر سیاسی نمی توانند بدون تلو تلو خوردن و سقوط چنین موضعی را حفظ نمایند. همواره باید به خاطر داشت که سوسیال دمکرات ها زیان هایی را که "سوسیالیست - رولوسیونرها" به راه سوسیالیسم وارد ساخته اند به اشتباهات گوناگون این یا آن نویسنده و رهبر نسبت نمی دهند. بر عکس، آنها تمام این اشتباهات را نتیجه اجتناب ناپذیر یک برنامه و

دانشجویانی که حقیقتاً خواهان شرکت فعال در جنبش انقلابی می باشد - انتخاب آگاهانه و بدون برگشت یکی از دو جریانی که اکنون در دو اردوگاه انقلابی شکل گرفته اند، باشد. هرکس که به نام اتحاد فکری دانشجویان، به نام انقلابی کردن آنان به طور عام و غیره مخالف چنین انتخابی باشد، چنین شخصی آگاهی سوسیالیستی را کدر کرده، در حقیقت بی اصولی ایدئولوژیکی را وعظ می کند. گروه بندی سیاسی دانشجویان باید اجباراً گروه بندی سیاسی کل جامعه را باز تاب کند و این وظیفه هر سوسیالیستی است که برای آگاهانه ترین و قاطع ترین مرز بندی بین گروه هایی که از نظر سیاسی متفاوتند، کوشش نماید. در خواست "سوسیالیست - رولوسیونرها" از دانشجویان مبنی بر اینکه "همبستگی خود را با جنبش عام سیاسی اعلام نموده و خود را از اختلافات فراکسیونی در اردوگاه انقلابی دور نگهدارند" ماهیتاً چیزی جز دعوت به عقب گرد، از موضوع سوسیالیستی به موضوع بورژوا - دمکراتیک نمی باشد.

این تعجب آور نیست، زیرا "حزب سوسیالیست - رولوسیونرها" فقط بخش کوچکی از بورژوا - دمکرات های روسیه است. بریدن دانشجویان سوسیال - دمکرات از سیاسیون و انقلابیون تمام جریان های دیگر به هیچ وجه به معنای تجزیه سازمان های عمومی دانشجویی و آموزشی نیست. برعکس، فقط بر اساس یک برنامه دقیقاً مشخص می توان و باید در وسیع ترین حوزه های دانشجویی برای گسترش میدان آکادمیکی آنها و برای تبلیغ سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیزم فعالیت نمود. ■

در نامه های بعدی با خوانندگان "دانشجو" درباره اهمیت مارکسیزم برای ایجاد یک جهان بینی واحد، فرق بین اصول و تاکتیک های حزب سوسیال - دمکرات و حزب سوسیالیست - رولوسیونرها، مساله سازمان های دانشجویی، و رابطه دانشجویان با طبقه کارگر بطور کلی بحث خواهم کرد. (۱۳)

لنین - سپتامبر ۱۹۰۳

پانویس ها:

۱۲- اگر برخی از گزارش های رسیده صحت داشته باشند، جدایی دیگری از عناصر مختلف بین دانشجویان هر چه بیشتر مسلم می شود، یعنی جدا شدن سوسیالیست ها از انقلابیون سیاسی که مخالف سوسیالیسم هستند. گفته می شود که گروه دوم بین دانشجویانی که به سبب تبعید شده اند بسیار قوی می باشد. باید دید آیا این گزارش ها تأیید می شوند یا نه.

۱۳- این مقاله لنین عنوان "اولین نامه" را داشت، ولی پس از آن نامه دیگری منتشر نشد. برای برنامه لنین درباره انتشار این نامه ها به ضمیمه شماره ۱ رجوع کنید.

رفرم قدم گذارد. آنها همگی همواره دشمن اختلاف "فراکسیونی" و طرفدار جنبش "عام سیاسی" بوده الزاماً می بایستی هم می بودند.

همانطور که مشاهده می کنید، بحث های "سوسیالیست - رولوسیونرها" که از دیدگاه یک سوسیالیست، به حد ابتذال غیر منطقی و متضاد می باشد، از نقطه نظر یک دمکرات بورژوا کاملاً قابل فهم و منطقی هستند. زیرا حزب "سوسیالیست - رولوسیونرها" در حقیقت چیزی جز بخش کوچکی از دمکرات های بورژوا نیست، بخشی که ترکیب آن بطور عمده از روشنفکران و جهان بینی اش به ویژه خرده بورژوایی بوده و در عقاید تنوریک شان جدیدترین فرصت طلبی را با نارودنیزم قدیمی، به سبک از هر چمن گلی، قاطی می سازند.

برای رد عبارت پردازی های بورژوا - دمکراتیک درباره اتحاد، مسیر مبارزه و تکامل سیاسی خود بهترین دلیل می باشد. در روسیه رشد جنبش واقعی هم اکنون یک چنین خط بطلانی بر این نظریات کشیده است. من به پیدایش "آکادمیست ها" به مثابه یک گروه مستقل بین دانشجویان اشاره می کنم. تا زمانی که مبارزه واقعی وجود نداشت، آکادمیست ها خود را از توده "عام دانشجو" جدا نکرده بودند و "وحدت" کل "بخش متفکر" دانشجویان خدشه ناپذیر به نظر می رسید. اما به مجرد آن که وقت عمل فرا رسید، جدایی عناصر ناهمگون اجتناب ناپذیر گردید. (۱۲)

پیشرفت جنبش سیاسی و حمله مستقیم به رژیم خود کامه - علیرغم سخنان تو خالی درباره وحدت همه و هر کس - مستقیماً موجب مشخص تر شدن هر چه بیشتر گروه بندی های سیاسی گشته است. مطمئناً هیچکس در این شک نخواهد کرد، که جدایی آکادمیست ها از سیاسیون یک گام بزرگ به پیش محسوب می شود. اما آیا این جدایی به معنای "بریدن" دانشجویان سوسیال دمکرات از آکادمیست ها است؟ "رولوتسیونایا روسیا" معتقد است که این بدین معنی است (رجوع شود به شماره ۱۷، صفحه ۳).

لیکن فقط به علت آشفتگی افکاری که ما در بالا آشکار ساختیم است که به چنین چیز معتقد است. مرز بندی کامل جریان های سیاسی به هیچوجه به معنای "تجزیه" اتحادیه های صنفی و دانشجویی نیست. یک سوسیال - دمکرات که وظیفه فعالیت در میان دانشجویان را در برابر خود قرار داده است، پیگیرانه سعی خواهد نمود خود یا با کمک دستیارانش در بیشترین تعداد ممکن وسیع ترین محافل "صرفاً دانشجویی" و تحصیلی نفوذ کرده و برای وسیع تر ساختن دایره دید دانشجویانی که تنها خواستار آزادی های آکادمیکی می باشد دقیقاً برای برنامه سوسیال - دموکراسی تبلیغ نماید.

خلاصه کنیم. بخش مشخص از دانشجویان در صدد دستیابی به یک جهان بینی جامع و مشخص سوسیالیستی هستند. هدف نهایی این کار تدارکی تنها می تواند - برای